

کارگر سوسیالیست

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران سپتامبر ۱۹۹۷ - شهریور ۱۳۷۶

سال هفتم، دوره دوم

کابینه «نو»، تداوم بحران «قدیم»

کابینه «نو»ی ۲۲ نفری خاتمی، نهایتاً پس از چندین هفته معاملات پشت پرده به مجلس معرفی شد. مجلس «شورای اسلامی» در پی دو روز «بررسی» و «جدل»‌های کاذب، به صلاحیت کلیه وزیران پیشنهادی رأی اعتماد داد. قرار بود که رئیس جمهور «نو رسیده»، متکی بر ۲۰ میلیون آراء مردم، کابینه‌ای «با تجربه» و «مقتدر»، «فرا جناحی» و «یکپارچه» برای اعمال سیاست‌ها و «قول و قرار»‌های «پیش‌انتخاباتی» انتخاب کند. اما، کابینه ۲۲ نفری نه «با تجربه» و «مقتدر» است و نه «فرا جناحی» و «یکپارچه». کابینه خاتمی همانطور که پیش‌بینی می‌شد،

ترکیبی از نماینده‌های باندهای «راست سستی» (و همچنین نزدیکان «رهبر»)، «راست مدرن» و «چپ» است - یعنی کابینه‌ای بحران‌زا! از هم اکنون روشن است که اعضای این کابینه «نو» تنها کاری که قادر به انجام آن هستند، تداوم بحران «قدیم» است. کابینه ضعیف است، زیرا که به منظور جلوگیری از درگیری مستقیم نماینده‌های باندهای مختلف، وزیران از اعضای اصلی باندها انتخاب نشده‌اند. برخی از آنها برای مردم ایران ناشناخته‌اند.

●●●●● بقیه در صفحه ۲

غرب «کدورت»‌ها را کنار می‌گذارد!

صفحه ۳

سوسیالیسم انقلابی و «مبارزه مسلحانه»

صفحه ۴

م. رازی

«چه گوارا» و مارکسیسم

صفحه ۶

مجتبی بنی جمالی

یادداشت‌هایی در باره

«انترناسیونالیزم»

صفحه ۹

م. رازی

نقد

«مکتب فرانکفورت»

صفحه ۱۳

حمید حمید

- اسلام و پان‌اسلامیسم (اسناد) صفحه ۱۵
- به یاد آوتیس سلطانزاده صفحه ۱۸
- پژواک نظرات شما صفحه ۱۹

«مباحثات سوسیالیستی»

نقدی به

«کمیته برای بین‌الملل کارگری»

صفحه ۱۱

مراد شیرین

دومین کنفرانس

اتحادیه

سوسیالیست‌های انقلابی ایران

بین‌الملل بحث شد و تصمیماتی اتخاذ گردید. در انتها مسایل تشکیلاتی اتحادیه در قبال وظایف آتی مورد ارزیابی قرار گرفت. سیاست‌ها و تصمیمات اتحادیه برای دوره آتی چنین جمع‌بندی شدند:

۱- با توجه به جو سیاسی کنونی و «رادیکالیزسیون» جوانان و زنان، دخالت مستقیم‌تر اتحادیه در درون این قشرهای اجتماعی تأکید شد.

●●●●● بقیه در صفحه ۲

دومین کنفرانس «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»، اواخر اوت ۱۹۹۷، در یکی از شهرهای اروپایی برگزار شد. در این کنفرانس تعدادی از رفقای اتحادیه از کشورهای مختلف اروپایی شرکت کردند.

در ابتدا وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران طی سال گذشته و به ویژه نتایج انتخابات ریاست جمهوری از زاویه حرکت‌های جنبش کارگری و جوانان و زنان مورد بررسی قرار گرفت. سپس در مورد لزوم تدارک ساختن یک حزب انقلابی

کابینه «نو»، تداوم بحران «قدیم»

.....بقیه از صفحه ۱

رژیمی، تبدیل گردد. این نیروی بالقوه تنها در پیوند با مبارزات کارگران و سازماندهی یک حزب پیشتاز انقلابی می تواند به نیروی «بالفعل» برای تدارک سرنوشتی رژیم، تبدیل گردد. ■
۲۰ شهریور ۱۳۷۶ هیئت مسئولان

دومین کنفرانس اتحادیه

.....بقیه از صفحه ۱

۲- با در نظر گرفتن بحران سیاسی رژیم و تحولات سیاسی دوره آتی و درگیری عمیق تر و گسترده تر طبقه کارگر و بویژه پیشروی کارگری در صحنه سیاسی، جهت گیری اتحادیه در وهله نخست متوجه این قشر خواهد بود. ضرورت تدارک ایجاد یک گروه انقلابی در ایران همراه با پیشروی کارگری بیش از گذشته احساس شده و به مثابه وظیفه مرکزی فعالان و کادرهای اتحادیه قلمداد می شود.

۳- با توجه به وظایف سنگین تر کنونی و رشد کیفی و کمی اتحادیه، نشریه «کارگر سوسیالیست» با تیراژ بیشتر و مرتب تر از دوره گذشته انتشار خواهد یافت. تأکید محتوای مقالات نشریه، عمدتاً در جهت تدارک نظری و تشکیلاتی کادرهای اتحادیه و قشر پیشروی کارگری در راستای تشکیل حزب پیشتاز انقلابی، خواهد بود.

۴- سیاست های دفاعی اتحادیه در خارج از کشور، مانند دوره گذشته، دفاع از مبارزات کارگران ایران و فعالان پناهجو (بویژه مبارزان جنبش کارگری)، در «اتحاد عمل» با سایر نیروها چپ خواهد بود.

۵- تشکیل سازمان انقلابی بین المللی جدی قلمداد شده و تدارک نظری و تشکیلاتی آن انجام خواهد گرفت. همزمان با آن، برقراری ارتباط با هم نظران اتحادیه در درون طیف سوسیالیست های انقلابی ایرانی نیز ادامه خواهد یافت.

۶- ساختار تشکیلات اتحادیه مترادف با وضعیت کنونی تغییر کرده و ضرورت یک «خانه تکانی» برای آماده کردن کادرهای اتحادیه برای انجام وظایف دوره آتی بحث گردید و تصمیماتی اتخاذ گشت. طرفداران اتحادیه به سه دسته، هر یک با وظایف و تعهدات مشخص، تقسیم شدند: «کادرهای اتحادیه»، «فعالان اتحادیه» و «دوستان اتحادیه». رهبری اتحادیه (هیئت مسئولان)، شورای نویسندگان (همکاران نشریات «کارگر سوسیالیست» و «دیدگاه سوسیالیسم انقلابی» - نه الزاماً همه از کادرهای اتحادیه) انتخاب شدند. از میان شورای نویسندگان، «هیئت تحریریه» و «سر دبیر» نشریه «کارگر سوسیالیست» نیز تا کنفرانس سال آتی انتخاب گردیدند. ■ ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۷

به سخن دیگر، در درازمدت چنانچه خاتمی در اجرای سیاست های خود توفیق کامل نماید (که چنین سناریویی با در نظر گرفتن وضعیت کنونی و نفوذ باند راست حداقل تا انتخابات ششمین دوره مجلس و تضعیف باند راست سنتی، غیر محتمل است)، روند عمومی احیاء سرمایه داری مدرن (یا بازگشت به دوران «طلایی» رژیم شاه) که از آرزوهای باند «معتدل» رفسنجانی بوده و هست، به اجرا گذاشته می شود. البته باند «راست مدرن» با سیاست های «تعدیل اقتصادی» و سمت گیری به غرب، همواره خواهان اجرای چنین سیاستی بوده است. اما، سایر باندها از ترس از دادن قدرت سیاسی آخوندها، با چنین سیاستی توافق نداشته و ندارند.

کابینه خاتمی در واقع باند «راست مدرن» و «چپ» (دو باندی که تا کنون در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند) را بهم نزدیک تر کرده است (حداقل موقتاً). نزدیکی این دو باند در دوره آتی تسهیلاتی در اجرای سیاست عمومی باند رفسنجانی به وجود خواهد آورد. در چنین وضعیتی، اقداماتی نظیر افزایش واردات وسایل یدکی و بکار انداختن چرخ های ایستاده کارخانه ها و افزایش تولید داخلی و برقراری ارتباط حسنه تر با غرب برای ایجاد تسهیلات بیشتر برای بازپرداخت وام ها و غیره در دستور کار رژیم قرار خواهد گرفت.

با راه اندازی کارخانه ها مسئله اشتغال کارگران نیز طرح می گردد. این به نوبه، منجر به حرکت ها و مبارزات نوینی در درون جنبش کارگری خواهد شد. کارگران و زحمت کشانی که بر اثر فشارهای مالی، ناشی از وضعیت وخیم اقتصادی و بحران سیاسی جامعه بالاجبار، طی دوره ای، از مبارزات کناره گیری کرده بودند (البته نه همه و نه در همه جا) در دوره آتی به شکل گسترده تر، عمیق تر و مشکل تری وارد صحنه مبارزاتی خواهند شد. البته مبارزات صنفی کارگران، تحت رژیم بحران زایی کنونی، به سرعت ماهیتی سیاسی یافته و ابعاد نوینی از مبارزات سیاسی کارگران در دستور روز قرار خواهند گرفت.

اما در کوتاه مدت، شرکت میلیونی جوانان بین سنین ۱۵ تا ۲۰ سال و زنان در صحنه سیاسی اثرات خود را خواهد گذاشت. جوانان که هم اکنون از اعتماد به نفس زیادی، در نتیجه توفیق خاتمی بر ناطق نوری، برخوردار شده اند، با تداوم بحران سیاسی رژیم توهمات خود به رئیس جمهور را از دست داده و بخشی از آنان به مبارزات سیاسی ضد رژیم روی می آورند. «رادی کالیزاسیون» جوانان در یک و دو سال آتی می باید مهم قلمداد شود. بدیهی است که مبارزات و مقاومت های جوانان و زنان به نوبه تأثیرات خود را در جنبش کارگری خواهد گذاشت. در دوره آتی، شور اشتیاق کنونی جوانان می تواند به سرعت به یک نیروی «بالقوه» ضد

اغلب آنها از «تکنوکرات» های تازه به دوران رسیده «تحصیل کرده»! و کم تجربه هستند (برای نمونه، وزیر دفاع، علی شمخانی، که ظاهراً پس از ۱۳ سال موفق به دریافت مدرک «مهندسی کشاورزی»! شده است از سازمان دهندگان اصلی عملیات سرکوب گریانه سپاه در خوزستان، کردستان، سیستان، بلوچستان و مازندران بوده که به سمت «دریاسالاری» نایل آمده بود).

گرچه اکثریت اعضای کابینه در دست باند «راست مدرن» و باند «چپ» قرار گرفته (در این میان البته توازن قوا به نفع طرفداران رفسنجانی است)، اما بر خلاف ادعای خاتمی، کابینه یکپارچه و «فراجانحی» نیست. قدرت و نفوذ باند «راست سنتی» و «رهبر» به مراتب بیشتر از باند «مدرن» و «چپ» است. اکثریت مجلس (حدود ۱۲۰ نفر)، «شورای نگهبان»، «قوه قضائیه»، سپاه و کمیته ها، گروه های ضربتی حزب الله و غیره در دست باند «راست سنتی» متمرکز شده اند. خاتمی به ناچار برای حفظ موقعیت خود با اینها وارد معامله شده است. برای نمونه، وزیر دادگستری (اسماعیل شوشتری با ۲۵۶ رأی موافق - بیشترین آرا)، وزیر جهاد سازندگی (محمد سعیدی کیا با ۲۵۵ رأی موافق) و وزیر اطلاعات (قربانعلی دری نجف آبادی با ۲۳۸ رأی موافق) از طرفداران ناطق نوری و باند «راست سنتی» هستند. وزیر امور خارجه (کمال خرازی با ۲۴۱ رأی موافق) و وزیر دفاع (علی شمخانی با ۲۵۱ رأی موافق) مورد تأیید «مقام رهبری» قرار گرفته بودند (با این حال، خامنه ای طی حکمی به منظور تقویت موقعیت خود در امور خارجی و «محکم کاری»، علی اکبر ولایتی را به سمت نوین «مشاورت رهبری در امور بین المللی» منصوب کرد). وزیر کشاورزی (موسوی کلانتری با ۱۷۸ رأی موافق) نیز بین «راست» و «میان» قرار داشته است.

در صورتی که برخی از طرفداران عمده خاتمی، وزیر کشور (عبدالله نوری) و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی (عطاءالله مهاجرانی) به ترتیب با ۱۵۳ و ۱۴۴ رأی موافق (کمترین آرا) اعتبارشان مورد تأیید قرار گرفت. ضمن اینکه وزرات کشور و ارشاد اسلامی تحت سلطه «شورای عملیات ویژه» و «دفتر ویژه» قرار دارند. این دو نهاد نیز عمدتاً در اختیار «رهبر» و باند «راست سنتی» است. بنابراین، با وجود کسب رأی اعتماد، خاتمی از موقعیت چندان استواری برخوردار نیست.

تناقض کابینه «نو» در این امر نهفته است، که هیچ سیاستی بدون «جدل» و «جارو جنجال» و «درگیری» بین باندهای هیئت حاکم با سهولت به پیش نخواهد رفت. اما در عین حال وجود اکثریت کابینه در دست باند رفسنجانی تداوم سیاست های سابق وی را، در روند عمومی و با کندی و پیچیدگی، به مورد اجرا قرار خواهد گذاشت.

غرب «کدورت»ها را کنار می‌گذارد!

انتخاب کمال خرازی به مسئولیت وزارت امور خارجه، بهانه مناسبی به غرب داد که روابط حسنه خود، پس از واقعه «میکونوس»، را با رژیم از سر گیرد. صدر اعظم آلمان، «هلموت کهل» در یک کنفرانس مطبوعاتی در گُلن اظهار داشت که: «روشن است که تغییری در ایران در حال جریان است... ما باید این تغییر را در نظر بگیریم». به دنبال آن، وزیر امور خارجه آلمان، «کلوز کینکل» خواهان تجدید برقراری «تدریجی» روابط با ایران شد. همچنین مقامات رسمی آلمان از انتخاب خاتمی و به ویژه جایگزینی علی فلاحیان (او در دادگاه میکونوس محکوم شده بود) به عنوان وزیر اطلاعات، اظهار خرسندی کرده‌اند. در ضمن سفرای کشورهای اروپایی خود را برای بازگشت به ایران آماده کرده و در عین حال وزرای امور خارجه در صدد ملاقات با خرازی در سازمان ملل هستند (گاردین ۲۷ اوت ۹۷).

از سوی دیگر، مسئول «مرکز فرهنگی و اسلامی» رژیم، محمد انصاری، در هامبورگ از برخورد مقامات آلمانی استقبال کرد. در همان زمان «کمال خرازی» طی مصاحبه‌ای در «ایران نیوز» چاپ تهران، سیاست خارجی دولت جدید را چنین اعلام: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر اساس اصول استقلال، تساوی حقوق، عدم دخالت در امور داخلی با دیگران و احترام متقابل استوار است و دولت جدید جمهوری اسلامی آماده است تا بار دیگر با کشورها در جهت برطرف سازی سوء تفاهم‌ها، برقراری اعتماد متقابل، رفع کدورت، کمک به استقرار صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی و مبارزه با تروریسم، در هر شکل و نوع آن همکاری کند.» (کلیه شروطی که آمریکا برای برقراری ارتباط با رژیم قایل شده بود). در واکنش به این سخنان «منطقی» و «قابل قبول»، نشریه آلمانی «اشپیگل» (اواخر اوت) توضیح می‌دهد که: «برای غرب خرازی فرد مطلوبتری از ولایتی است. او در خارج خود را لیبرال نشان می‌دهد و در داخل همراه همکاران بلند پایه‌اش در وزارت خارجه، برای انتخاب شدن ناطق نوری می‌کوشید».

مترادف با این تعارفات «تلخ»، متحدان غرب و آمریکا نیز فشارها را بر اپوزیسیون افزایش داده و تسهیلاتی برای رئیس‌جمهور

جدید فراهم آورده‌اند. برای نمونه اسرائیل اخیراً پخش برنامه تلویزیونی «مجاهدین» از ماهواره خود را قطع کرد. همچنین ۲۹ اوت تا ۴ سپتامبر، ۵ تن از زنان سرشناس دانشگاهی آمریکا به دعوت «سازمان همبستگی زنان ایران» و به ابتکار فائزه رفسنجانی، به منظور رسیدگی و بحث در باره «مسایل انسان‌دوستانه (۱)» و مسایل مربوط به زنان و کودکان، از ایران ملاقات کردند. قبل از این نیز آقای کلینتون، شخصیتی که مخالفتش با رژیم بر سر «عدم رعایت حقوق بشر» در ایران صفحات نشریات اپوزیسیون راست را پر کرده و شهرت «رهبر انسان‌دوستان» جهان! را گرفته و ایران را تهدید به «محاصره اقتصادی» کرده بود، اواسط اوت طی نامه‌ای به کنگره آمریکا، مبادله پایایی نفت دریای خزر میان شرکت‌های آمریکایی فعال در این منطقه و رژیم ایران را «در شرایط مناسب»! بلامانع اعلام کرد.

این «تغییر» در مواضع غرب برای نیروهای انقلابی تازگی ندارد. پس از واقعه میکونوس ما در مقابل برخی از نیروهای اپوزیسیون که قطع موقت روابط بین غرب و رژیم ایران را «نقطه عطفی» در تاریخ روابط ایران و غرب ارزیابی می‌کردند، چنین پیش‌بینی کردیم: «پس از خوابیدن سرو صدها، آن دولت‌ها مجدداً به «دیالوگ انتقادی» (بخوانید روابط حسنه و دوستانه) با رژیم ادامه خواهند داد» (کارگر سوسیالیست، سرمقاله شماره ۴۲، اردیبهشت ۱۳۷۶).

همچنین سال گذشته در بحبوحه تهدید حمله نظامی آمریکا به ایران ما چنین ارزیابی کردیم: «بدیهی است که یک حمله نظامی «قریب‌الوقوع» در کار نیست. دولت آمریکا هنوز بدیل بهتری برای جایگزینی رژیم رفسنجانی، در جهت سرکوب کارگران و زحمتکشان ایران پیدا نکرده است؛ و هیچ علتی برای تضعیف آن ندارد. چنین تهدیداتی صرفاً در خدمت اعمال فشار برای «سربراه کردن» آن رژیم است و بس!

همچنین، تبلیغات اخیر «ضد تروریستی» دولت کلینتون علیه ایران، عمدتاً به علت نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری در آمریکاست... مطمئناً با پایان پذیرفتن انتخابات، دولت آمریکا روش‌های نوینی برای

معامله با رژیم ایران پیدا خواهد کرد.» (کارگر سوسیالیست، سرمقاله شماره ۳۷، مهر ۱۳۷۵).

مواضع اخیر دولت‌های غربی، بار دیگر خط بطلانی بر «اصول» آنها نسبت به مسئله «حقوق بشر» می‌کشد. دولت‌های غربی و آمریکا برخلاف اعتقاد نیروهای اپوزیسیون راست (و برخی فریب‌خوردگان)، هیچگاه منافع مردم ایران را مد نظر نداشته و برای حفظ منافع کوتاه مدت اقتصادی خود از در سازش با رژیم‌های نظیر دولت ایران بر می‌آیند. دولت خاتمی نیز در ادامه سیاست‌های رفسنجانی زمینه را برای نزدیک‌تر شدن ارتباط با غرب فراهم خواهد آورد.

هیئت مسئولان

۱۱ شهریور ۱۳۷۶

در دفاع

از زندانیان سیاسی ایران

پس از هفته‌ها اعتصاب غذا و مقاومت صدها زندانی سیاسی در زندان‌های شیراز، اصفهان، اهواز و تبریز، در اعتراض به وضعیت غیر انسانی در زندانهای قرون وسطی‌ای رژیم، اکنون جان بسیاری از آنان در معرض خطر قرار گرفته است. تاکنون ۵ تن از مبارزان (راه کارگر، اقلیت و مجاهدین) جان خود را از دست داده‌اند.

ما ضمن اعتراض شدید به رژیم سرمایه‌داری آخوندی ایران، حمایت خود را از این مبارزین اعلام داشته و با کلیه خانواده‌های زندانیان سیاسی اعلام همدردی می‌کنیم. ما خواهان آزادی فوری کلیه زندانیان سیاسی در ایران و قطع هر گونه فشار روحی و روانی بر آنان هستیم.

ما از کلیه نیروهای مترقی در خارج می‌خواهیم که هیتی برای نظارت بر وضعیت زندانیان سیاسی به ایران اعزام دارند.

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران - انگلستان

۳۰ ژوئیه ۱۹۹۷

سوسیالیسم انقلابی و «مبارزه مسلحانه»

به دنبال چند مقاله در بارهٔ «مبارزه مسلحانه» در شماره‌های پیشین «کارگر سوسیالیست»، مصاحبه‌ای با رفیق م. رازی ترتیب داده شده است که در زیر برای اطلاع خوانندگان انتشار می‌یابد.

● در شماره ۴۲ «کارگر سوسیالیست» سرمقاله‌ای در مورد «توماک آمارو» انتشار یافت که عده‌ای از رفقا را نگران خط سیاسی «هیئت مسئولان» در قبال «مبارزه مسلحانه» کرده است. برخی از رفقا موضع هیئت مسئولان را مغایر با اصول سوسیالیسم انقلابی قلمداد کرده‌اند، نظر خود را در این مورد بدهید.

■ در ابتدا باید ذکر کنم که ایرادهای رفقا (چه کتبی و چه شفاهی) در مورد سرمقاله شماره ۴۲ مورد استقبال ماست، زیرا که این ایرادها در حاشیه ماجرای «توماک آمارو» زمینه را برای بحث پیرامون «مبارزه مسلحانه» بین طیف سوسیالیست‌های انقلابی باز کرده است. بازنگری مواضع ما در باره «مبارزه مسلحانه» و «تروریزم» از اهمیت بسیاری برخوردار است.

اما سرمقاله «هیئت مسئولین»، بر خلاف نظر برخی از رفقا، اصول سوسیالیست‌های انقلابی را زیر پا نگذاشته است، زیرا که:

اول، باید توجه کرد که این مقاله در چه موقعیتی نوشته شده و حامل چه پیامی است. این مقاله در زمانی نگاشته شده است که کل نظام سرمایه‌داری بین‌المللی و شبکه‌های جاسوسی و ضربتی آن (سیا، موساد، اس.آ.اس و غیره) با همکاری کلیه مطبوعات بورژوازی، به قتل رسیدن ۱۴ جوان را جشن گرفته بودند. اجساد این عده در صفحه اول اکثر مطبوعات غربی (و ژاپن) ظاهر شده بود. تبلیغات گسترده شبکه‌های جاسوسی امپریالیستی نه تنها متوجه «توپاک آمارو»، که برای تهدید و تحمیل کلیه زحمتکشان و کارگران جهان طراحی شده بود. آنها با کشتن ۱۴ جوان می‌خواستند درس عبرتی به کلیه نیروهای انقلابی دهند.

بدیهی است که در چنین موقعیتی ارائه سرمقاله «دو و نیم» ستونی در نشریه در دفاع از «توماک آمارو» نمی‌تواند ایراد اصولی‌ای داشته باشد. این مقاله به منظور «تحلیل»، یا دفاع از خط «مبارزه مسلحانه» و یا دفاع از نظریات «توماک آمارو» نوشته نشده بود، که مقاله‌ای بود «تهییجی» در دفاع از ۱۴ جوان مبارز علیه توطئه بین‌المللی شبکه‌های جاسوسی امپریالیستی و دولت «فوجیموری». البته برای خنثی سازی تبلیغات دولت‌های سرمایه‌داری «سرتکه» در دفاع از این جوانان کمی خم شده بود

(و آنها به خودی خود ایراد اصولی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا در مواردی چنین برخوردی ضروری است).

دوم، در همان مقاله کوتاه و تهییجی، ما موضع خود را در نا رسا بودن شیوه مبارزه مسلحانه تأکید کرده بودیم. برای نمونه در جمله آخر مقاله چنین آمده است: «صرف «مبارزه مسلحانه» پاسخگوی درازمدت نیازهای جنبش کارگری نخواهد بود». در هیچ جای مقاله از شیوه مبارزه مسلحانه و یا «خط سیاسی» توپاک آمارو دفاع نشده، که تأکید اصلی علیه توطئه‌های دولت‌های سرمایه‌داری بوده است. در این مقاله تنها واقعه‌ها در مورد تاریخچه توماک آمارو و هدف آنها از چنین اقدامی ذکر شده بود.

بنابراین، ایراد رفقا مبنی بر کنارگذاری اصول سوسیالیسم انقلابی، بجا نیست.

● آیا «تروریزم» اصولاً قابل دفاع هست؟

■ ابتدا باید تعریف خود از «تروریزم» را روشن کنیم. دشمنان طبقاتی ما، همواره از «تروریزم» کمونیست‌ها شاکمی بوده و هستند! بورژوازی همیشه فعالیت پرولتاریا علیه خود را با برچسب «تروریزم» محکوم کرده است. آنها «اعتصاب»، «تحریم اقتصادی» و حتی «اعتراض» کارگران را «تروریزم» می‌دانند. اگر شبکه‌های جاسوسی و پلیسی امپریالیستی ما را به این علت محکوم به تروریزم می‌کنند، ما با صدای بلند اعلام می‌کنیم «ما تروریست‌ایم!» اگر مبارزه جمعی توده‌های زحمتکش علیه نظام پلیسی سرمایه‌داری «تروریزم» است، ما مدافع آن هستیم. واضح است که منظور واقعی کلمه تروریزم اینها نیستند. مفهوم واقعی آن، به قتل رسانیدن یک فرد، به آتش کشیدن کارخانه‌ای و یا تهدید به کشتن مدیر یک کارخانه و یا یک وزیر و غیره است. اینها روش‌هایی هستند که سوسیالیست‌های انقلابی با آنان سخت مخالف‌اند. به اعتقاد ما سازماندهی طبقه کارگر در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری (گرچه عملی است است درازمدت و پر مشقت) نتیجه مهم‌تری از ترور یک مدیر کارخانه و یا یک وزیر به بار خواهد آورد. اولی نظام را از بین می‌برد و دومی عده‌ای را برای مدت کوتاهی «ارضاء» می‌کند. اولی یکی از هدفهای اساسی کمونیست‌هاست و دومی روشی است که سنتاً آنارشیت‌های و خرده بورژوازی در درون جنبش کارگری به آن روی آورده و می‌آورد. ما به مبارزه جمعی علیه کل نظام سرمایه‌داری اعتقاد داریم. ما خواهان جایگزینی خود بجای توده‌ها نیستیم. انقلاب تنها از طریق فعالیت جمعی

توده‌های وسیع مردم عملی است. اینها مواضع سوسیالیست‌های انقلابی بوده و هست و هیچ کس در درون «اتحادیه» این اعتقادهای اساسی کمونیستی را کنار نگذاشته است.

اما، سؤال اینست که به اعتقاد رفقا، عمل «توپاک آمارو» (صرفنظر از خط سیاسی آنها) مترادف با یک عمل تروریستی صرف بوده است؟ و یا یک فعالیت تبلیغاتی (مسلح) حساب شده؟ آیا این ۱۴ جوان قصد کشتن کسی را داشتند؟ و یا عده‌ای را برای مذاکره برای رهاسازی زندانیان سیاسی با هدف تبلیغاتی و افشای دولت پرو به گروگان گرفتند؟

به اعتقاد ما باید وجه تمایزی بین «تروریزم» و یک عمل مسلحانه در راستای یک هدف مشخص، قایل شد (گرچه کار تروریستی نیز می‌تواند همراه با عمل مسلحانه باشد).

مواضع اوایل قرن بیستم بلشویک‌ها و لنین علیه تروریزم «نارودنیک‌ها» (روشنفکرانی که کار «انقلابی» را محدود به ترور شخصیت‌های دولت تزاری می‌کردند) را نباید به وضعیت اواخر قرن بیستم به عده‌ای که هدف و قصد کار تروریستی را ندارند منطبق کرد. تجربه مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین (و چین) نشان داد که این گونه مبارزات با فعالیت‌های تروریستی اوایل قرن بیستم متفاوت بوده و هستند. مبارزه چریکی، گرچه مورد تأیید ما نیست، اما باید مورد بررسی قرار گیرد. برای مثال آیا می‌توان خط سیاسی «چه گوارا» از جنگ چریکی را مترادف با نظر یک نارودنیک و یا یک آنارشیت در روسیه دانست؟ آیا جنگ‌های چریکی در چین را می‌توان با عمل ترور فردی مقایسه کرد؟ بدیهی است که پاسخ منفی است. انقلاب‌های کوبا و چین (صرفنظر از تمام ایرادهای اساسی به آن) تناسب قوا در سطح جهانی را برای دوره‌ای به نفع جنبش کارگری تغییر داد. عدم پیروزی نهایی آن عده را نباید در عملیات «چریکی» آنان جستجو کرد. ایرادها در جای دیگری نهفته بودند (عمدتاً در عدم رعایت دموکراسی کارگری).

● پس به نظر شما مبارزه مسلحانه می‌تواند قابل دفاع باشد؟ و اگر چنین است، ارتباط «مبارزه مسلحانه» با حزب‌سازی چیست؟

■ همانطور که ذکر شد، دفاع از مبارزه مسلحانه بستگی به هدف و انگیزه آن دارد. نباید فراموش کرد که سوسیالیست‌های انقلابی نمی‌توانند با مبارزه مسلحانه «بطور عمومی» مخالف باشند. مارکسیست‌ها نه دگماتیک‌اند و نه خیال‌پرداز. واقعیت اینست که هر رژیم سرمایه‌داری را در

فرمیستی) که هنوز در حکومت قرار نگرفته و یک دولت سرمایه‌داری استقرار یافته وجه تمایز قابل شد.

دوم، حمله آمریکا و غرب به عراق، مترادف بود با ایجاد یک جبهه سوم. جبهه مبارزان کرد در شمال و مسلمان شیعه در جنوب عراق. بنابراین شعار ما حمایت از جبهه سوم علیه تهاجم آمریکا و دولت عراق بود. ما از جبهه مردم زحمتکش عراق علیه دولت‌های سرمایه‌داری دفاع کردیم. این وضعیت را نمی‌توان با پرو مقایسه کرد. بهر حال در پرو جبهه سومی وجود ندارد. مردم پرو توسط دولت ارباب شده و تنها واکنش توسط مبارزات مسلحانه عده‌ای از نیروهای چپ سازمان یافته شده است. چنانچه ما در پرو بدیل «حزب انقلابی» را شکل نداده باشیم، نمی‌توانیم، بدون ارائه هیچ آلترناتیو کنکرت، تنها به مبارزات مسلحانه ایراد بگیریم. نمی‌توانیم به توده‌ها بگوئیم که: «دولت ارتجاعی است و مبارزات مسلحانه «توماک آمارو» انحرافی است!» و «هیچ» آلترناتیو خود ارائه ندهیم (غیر از تأکید بر مواضع اوایل قرن بیستم نشین علیه نارودنیک‌ها و یا چگونگی ساختن یک حزب متکی بر جزوه «چه باید کرد»). باید به توده‌ها بگوئیم که: «ما در دعوا بین دولت سرمایه‌داری (و امپریالیزم) و مبارزین مسلح، در کنار توده‌ها قرار داریم و از آنجایی که تنها شکل مبارزه در این مقطع، «مبارزه مسلحانه» است ما از این مبارزه در مقابل رژیم دفاع می‌کنیم. اما در عین حال به این شیوه انتقاد داریم. ما باید آلترناتیو خود را در عمل به توده‌ها ارائه دهیم و نه در حرف!

سوم، موضع‌گیری فوق، ریشه در مارکسیزم

دارد و نه در تروتسکیزم بین الملل چهارم. برای نمونه مارکس، گرچه کمون پاریس را زودرس می‌دانست، ضمن انتقاد به «انقلابیون» پاریس در کنار آنها قرار گرفت. حتی لنین ضمن شدیدترین انتقادات به نارودنیک‌ها و تروریست‌ها همواره در مقابل پلیس تزار موضعش حمایت از آنها بود (حتی زمانی که آلترناتیو حزب انقلابی مطرح بود).

بنابراین، برخوردهای «کتابی» نمی‌تواند الزاماً ما را به یک موضع صحیح برساند. در ضمن مواضع انحرافی برخی از نیروهای چپ را نمی‌توان ملاک موضع‌گیری قرار داد. سوسیالیست‌های انقلابی باید متکی بر تجارب نظری و عملی، با تحلیل از وضعیت مشخص و انطباق آن با استراتژی حزب سازی، در قبال مسائل اجتماعی موضع گیرند. این موضع‌گیری باید ما را در راستای تدارک اهداف خود یاری دهد. این مواضع بایستی پیوند ما را با قشر پیشروی کارگری بیشتر کند. بی توجه‌ای به مسائل کارگری و برخوردهای دکماتیک و کتابی به آنها، آن روی سکه «دنباله‌روی» از توده‌هاست.

● منسکرم

اشتباه است. اما عملی را که آنها سازمان دادند، تأثیر بسیاری در پرو و سایر نقاط جهان گذاشت. در آتیه جوانان بسیاری، در غیاب یک حزب پیشتاز انقلابی، به این سازمان جلب خواهند شد. در زمانی که (به هر علت) یک جریان «خرده بورژوا رادیکال» با یک رژیم ارتجاعی (به خصوص رژیمی که توسط دولت‌های سرمایه‌داری غربی حمایت می‌شود) رودرو می‌شود؛ در وضعیتی که هیچ آلترناتیو انقلابی در آن جامعه وجود نداشته باشد، نقش سوسیالیست‌های انقلابی (آنهم خارج از گودا) این نیست که توطئه‌های امپریالیستی را عمده نکرده، روحیه جوانان را نادیده گیرد و حمله اصلی را متوجه آن گروه مسلح کنند (استناد بر نظریات ۱۰۰ سال پیش بلشویک‌ها مسئله‌ای را تغییر نمی‌دهد). بدیهی است اینها گرایش‌های فکری شبه آناارشیستی و چریکی داشته و نظریاتشان شاید رفرمیستی نیز باشد، اما در عین حال، در این مقطع، از نزدیک‌ترین متحدان سوسیالیست‌های انقلابی‌اند. ضمن نقد روش اشتباه آنها، حمله اصلی نخست باید متوجه نیروهای ضربتی و جاسوسی سرمایه‌داری باشد. سپس در درون جوانان می‌توان گوش شنوا پیدا کرده و صبورانه برنامه انقلابی و روش صحیحی را در مقابل روش و برنامه انحرافی آنها ارائه داد (آنهم در عمل و نه تئوری و حرف!). تنها از طریق چنین برخوردی است که می‌توان با انحراف‌های آنها مقابله کرد.

● اما آیا اینها نظریاتی مشابه مواضع ساترینیستی بین‌الملل چهارم نیست که در مقابل امپریالیزم خود را در جبهه جریانات بورژوایی قرار می‌دهد؟

■ خیر چنین نیست!

اول، مواضع بین‌الملل چهارم (دبیرخانه متحده) ایرادهای بسیاری دارد. ما نیز با آنها موافق نیستیم و به این علت سالهاست که از آنها بُرش سیاسی و تشکیلاتی کرده‌ایم. بدیهی است که حمایت نظامی (البته نه سیاسی) این سازمان (و سازمان‌های مشابه تروتسکیستی) از خمینی یا صدام در جنگ آنها علیه امپریالیزم آمریکا، نادرست بوده است. همچنین دفاع سیاسی آن سازمان از ساندنیست‌ها غیر اصولی بود. اما این مواضع را نمی‌توان با دفاع از یک عمل مسلحانه مقایسه کرد. رژیم‌های صدام و خمینی، رژیم‌های ارتجاعی در حکومت هستند که از ابتدا زیر لوای مبارزه با امپریالیزم به سرکوب جنبش کارگری و زحمتکشان پرداخته‌اند. دست آخر نیز با امپریالیزم توافق خواهند کرد. در نتیجه سوسیالیست‌های انقلابی هرگز نباید تن به حمایت به یک رژیم سرمایه‌داری دهند. رژیم ساندنیستی، گرچه ارتجاعی نبود، اما کماکان یک دولت سرمایه‌داری را احیا کرد. اینها نیز نمی‌بایستی مورد حمایت قرار گیرند. باید میان جریانی مبارز (حتی با برنامه

نهایت باید «مسلحانه» سرنگون کرد، زیرا که رژیم‌های ارتجاعی، «مؤدبان» و با «خواهش و تمنی» قدرت را به کارگران واگذار نمی‌کنند. برای تسخیر قدرت سیاسی، میلیسیاهای کارگران و زحمتکشان در مقابل نیروهای مسلح رژیم «رو در رو» قرار خواهند گرفت. تاریخ روش دیگری را تجربه نکرده و به اثبات نرسانده است.

اما، مبارزه مسلحانه صرفاً در دوره تسخیر قدرت نیز طرح نمی‌گردد. مبارزه مسلحانه در واقع بخش مهمی از ساختن حزب انقلابی است. رفیقی که در مقاله‌ای می‌نویسد که مبارزه مسلحانه مانعی است در راه ساختن حزب پیشتاز انقلابی، سخت در اشتباه است (بخصوص در وضعیتی که دمکراسی بورژوایی وجود نداشته باشد و اختناق و سرکوب توسط یک رژیم ارتجاعی اعمال شود- مانند کشورهای آمریکای لاتین و ایران). «حزب‌سازی» در زندگی واقعی روزمره کارگران صورت می‌گیرد و نه در کتابخانه‌ها متکی بر «تئوری»‌های انقلاب‌های گذشته. تزه و تئوری‌هایی که با واقعیت یک جامعه انطباق نداشته باشند، بدر آن جامعه نمی‌خورند. در جوامعی نظیر ایران ساختن حزب انقلابی، خواه ناخواه با مبارزه مسلحانه پیوند می‌خورد.

برای روشن‌تر شدن این بحث مثالی می‌آوریم. فرض کنیم در ایران یک حزب پیشتاز انقلابی وجود داشته و قصد دارد در میان پیشروی کارگری و کارگران کارخانه‌ها تبلیغ کند. بدیهی است که به محض حضور در یک کارخانه با نیروهای مسلح رژیم مواجه شده و نه تنها تبلیغی صورت نمی‌گیرد که مبلغان نیز از بین می‌روند. در نتیجه «دفاع» مسلحانه از خود در راستای تبلیغ و ترویج نظریات انقلابی و در نتیجه ساختن یک حزب انقلابی، در وضعیت اختناق، به انقلابیون تحمیل می‌گردد. بدیهی است یک حزب سراسری، باید شاخه نظامی خود را نیز داشته باشد، وگرنه به سرعت نابود می‌گردد. دفاع مسلحانه از خود نیز به نوعی «مبارزه مسلحانه» است. با این تفاوت که هدف این گونه عملیات در راستای ایجاد یک حزب انقلابی است. در نتیجه «استراتژی» سوسیالیست‌های انقلابی ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» است. حزبی که باید تدارک انقلاب را در راستای سرنگونی دولت سرمایه‌داری و تشکیل نظام شورایی سازمان دهد. اما در این راه تاکتیک‌های مختلفی اتخاذ می‌گردد، که «مبارزه مسلحانه» یکی از این تاکتیک‌هاست. ما با تزهایی که مبارزه مسلحانه را «هم استراتژی و هم تاکتیک» می‌دانند، مخالفیم.

● به نظر شما آیا «توپاک آمارو» در پرو در حال ساختن یک حزب انقلابی‌اند؟

■ خیر! توماک آمارو، یک گرایش «خرده بورژوا رادیکال» و شبه آناارشیستی است (حتی اگر کلیه اعضای آن کارگر باشند). روش آن بطور قطع

«چه گوارا» و تداوم مارکسیزم

مجتبی بنی جمالی



«ارنستو چه گوارا» یکی از برجسته مارکسیستهای قرن بیستم است، که در جهت پاسخگویی به چگونه سازماندهی کارگران در عمل انقلابی برای فایز آمدن به تنها سؤال اساسی جهان سیاسی، که همانا سقوط سرمایه داری با تمامی مظاهرش چون استثمار، فردگرایی، جنگ، نژادپرستی، تحمیل زنان و بحران اقتصادی - اجتماعی، برای انتقال جامعه به سوی سوسیالیسم و کمونیسم، و رها شدن از این مصائب است، کوشید. دستاوردهای مشارکت و مساعدت سیاسی او امروز، نه تنها برای کارگران و کشاورزان کوبانی (که با آن بخود هویت میبخشند از اهمیت بسیاری برخوردار است)، بلکه برای طبقه کارگر جهان و سوسیالیستهای انقلابی، در کلیه کشورهای جهان دارای اهمیت ویژه‌ای است.

هدف چه گوارا از کنکاش در اقتصاد سیاسی یافتن راهی برای اداره تولید و توزیع در اقتصاد، ارزیابی از طبقه کارگر بمثابة «نیروی مصرف شده» و یا «فاکتوری از تولید» (آن چنانکه در ایده‌آل‌ترین شکل خود اقتصاددانان تربیت شده مکتب استالینسم به عنوان «فاکتور انسانی» از این طبقه یاد کرده‌اند) از خارج از طبقه کارگر نبود، بلکه هدف او، سازماندهی و ارتقاء آگاهی سیاسی کارگران، قادر ساختن آنان در تمرین ارتقاء یابنده کنترل بر روی اقتصاد و تصمیم‌گیری‌های اجتماعی که همزمان با تولید، زندگی آنان را نیز شکل می‌دهد، می‌باشد. علاوه بر این، بالا بردن قدرت بینش کارگران در چگونگی محاسبهٔ احتیاجات مشترک جامعه و سازماندهی آگاهانه «کار» و منابع برای اختصاص دادن آن در پیوستار با احتیاجات، که از طریق این سعی کارگران قادر گردند ارزشها و رفتار خود را تغییر، خلاقیت و تمایلاتشان را از بندهای شرایط تحمیلی زندگی، بیگانگی از خود و کار مجرد آزاد سازند.

چه گوارا توسعه هرچه عالی‌تر فنون تکنیکی و اداری، کار داوطلبانه، آگاهی سیاسی و همکاری، و خود دگرگون‌سازی کارگران را در مرکز انقلابی نمودن روابط اجتماعی تولید و مبادله در فردای پیروزی قیام، قرار داد. روش و اسلوبی را که او پیشنهاد می‌کرد، مخالف سیاستی که بنام «بالا‌ترین کار آرائی» متکی بر یک اقتصاد با برنامه بوراکراتیک دولتی، بود؛ حتی اگر این برنامه به توسط تولیدکنندگان اداره شده و بتواند برای آنان خدمات خالص اجتماعی همه جانبه‌تر را «تأمین نماید». او

مطمئن بود چنین روشی بوراکراتیک فقط از حالت «بیج» بیرون آوردن، غیرسیاسی و دلسرد شدن طبقه کارگر و بدین جهت مانع نهایی در هوشیاری و آگاهی برای ارتقاء و پیشرفت در خلاقیت و بار آوری کار انسان را به همراه خواهد داشت.

رشد بی ثباتی اقتصاد سرمایه‌داری جهانی نشان از بالا رفتن امکان غیر قابل پیشگیری یک کساد و تنزل عمیق بین‌المللی و ایجاد بحران اجتماعی در سالهای آینده می‌باشد. به همراه این گسترش، تأثیرات کساد اقتصادی، بیکاری، تفکیک طبقاتی، خشونت پلیسی، فساد و تجاوز (که مشخصه امروزی کشورهای سرمایه‌داری است) خواهد بود. هم اکنون کارگران و دهقانان در آفریقا، آمریکای جنوبی و مرکزی، و آسیای سرمایه‌داری، در حال ورشکستگی، و برده بدهی‌های خود به سرمایه مالی جهانی بوده و در وضعیتی وخیم تراز سالهای ۱۹۳۰ بسر می‌برند. برجسته شدن تناقضات جهان، که در آخرین سالهای قرن بیستم هنوز تحت کنترل نظام سرمایه‌داری است، نیاز میرم به پیش بردن مبارزه‌ای جهانی برای سوسیالیسم را تأکید می‌نماید.

تجربه کلیه انقلابات قرن اخیر و دولتهای کارگری بوراکراتیک و مباحث مربوط به آن برای طبقه کارگر ایران ارزنده‌ای است که بتواند از این پیروزی و شکستها در بحث و بررسی برای تدوین تئوری و برنامه عمل خود استفاده نماید؛ زیرا که بسیاری از سؤالات امروز و فردای ما موضوعاتی بوده که انقلابات و انقلابیونی چون چه

گوارا بدان پاسخی قابل ملاحظه داده‌اند. انسان برای تأمین و تولید احتیاجات مادی و مواد اولیه زندگیش می‌بایستی کار کند؛ از طریق کار کلیه تولیدکنندگان در جامعه‌ای که بین شاخه‌های مختلف تولیدات مادی تقسیم گردیده، درجه احتیاجات مختلف را می‌تواند محاسبه و آنرا کاملاً برآورده نموده؛ بنابراین، چنین مجموعه از احتیاجات معین، از یک طرف یک همگونی خام بین احتیاجات و باز دهی، و از طرفی دیگر یک تقسیم کار بین این شاخه‌های مختلف در یک تناسب معین ایجاد می‌نماید. در جوامع اولیه و یا در جامعه کاملاً توسعه یافته سوسیالیستی این تقسیم کار مصرف شده در شکل آگاهانه برنامه ریزی رخ خواهد داد. در جوامع اولیه بنابر عادات، رسوم، سنن، تصمیم‌گیری توسط «ریش سفیدان» و غیره، و در یک جامعه سوسیالیستی بر پایه انتخاب دموکراتیک از ارجحیتها توسط انجمنهای قاطبه ملت از تولیدکنندگان و مصرف کنندگان صورت می‌پذیرد. اما تحت نظام سرمایه‌داری که کار تبدیل به کار خصوصی می‌شود، وقتی که تولیدات کار کالاهای تولید شده‌ای است مستقل از یکدیگر که آن نیز به توسط هزاران شرکت و کمپانی مستقل انجام گرفته است، هیچ تصمیم آگاهانه این نوع تعادل مصرف کار و احتیاجات شناخته شده اجتماعی را تضمین نمی‌نماید، و تنها از طریق عملکرد کورکورانه نیروی بازار، فقط به شکل اتفاقی این تعادل برقرار می‌گردد؛ نوسانهای قیمت در بهترین شکل هیپوتزهای آن، البته آنطوری که اقتصاددانان آکادمیک بدان چسبیده‌اند فقط موجهانی است که نشان می‌دهد آیا این تعادل به توسط چه نوع فشاری و در چه جهتی تکانی خورده است، توضیح داده می‌شود؛ اما آنها ناتوان از توضیح اینکه چه چیزی و کدام نیروی حرکت دهنده در ورای همه این نوسانها، تعادل برقرار نموده شده را ایجاد می‌نماید، نمی‌باشند؛ این دقیقاً سؤالی است که کارل مارکس با تئوری ارزش کار بدان پاسخ داد. ما نیز در این نوشته بدان و نکاتی دیگر در زمینه اقتصاد سیاسی از قبیل قانون ارزش با پاسخها و نظریات رفیق ارنستو چه گوارا خواهیم پرداخت.

کارل مارکس در نقد برنامه گوتا نوشت: «بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی دوره‌ای انتقالی، از یکی به دیگری قرار دارد» (تأکید از ماست).

ارنستو چه گوارا در نوشته خود تحت عنوان



بررسی قانون ارزش در دیدگاه چه گوارا

در مقاله‌ای تحت عنوان «در مورد بینش از قوانین ارزش» چه گوارا می‌نویسد: «بنا بر ما، تنها چیزی که انسان قادر به انجام آن نیست، ایجاد ارزش برای یک مقصود مشخص است. روابط تولیدی نمودارکننده ارزش می‌باشند. علیرغم آگاهی ما نسبت به وجودش، ارزش دارای وجود خارجی است. دانش ما یا محدودیت آن هیچ نسبتی به وجود ارزش ندارد، حتی هیچ نسبتی به رابطه تولیدی سرمایه‌داری آنچنانکه خود را ظاهر می‌نماید، ندارد. انسان قادر است تحت شرایط خاصی جامعه را تغییر داده، اما نمی‌تواند قوانین آنرا اختراع نماید.

وی در پاسخ به «آلبرتو مورا» هنگامیکه ارزش را رابطه بین احتیاجات و منابع ارزیابی کرده و می‌نویسد «در سوسیالیسم قانون ارزش به عملکرد خود ادامه می‌دهد، همچنین این تنها مقیاس اداره تولیدات نبوده و تحت سوسیالیسم قانون ارزش از طریق اقتصاد با برنامه عمل می‌نماید» پاسخ می‌دهد: «این روشن است که، اگر جامعه محصولی را غیر قابل استفاده ببیند، آن جنس هیچ ارزش مبادله‌ای نخواهد داشت. نکته در اینجا است که بدون ارزش مصرفی، هیچ ارزشی وجود نخواهد داشت. همزمان با آن، درک ارزش مصرفی (به استثنای بعضی از نیروهای طبیعت) نیز بدون ارزش، بدلیل رابطه دیالکتیکی بین این دو غیرممکن است. به واقعیت نزدیکتر است که رابطه بین احتیاجات و منابع بعنوان عامل بالقوه در بینش ارزش گفته شود. این به اندازه کافی منطقی بنظر می‌رسد بدین دلیل که این فرمول‌بندی، با رابطه بین عرضه و تقاضا تبادل پذیر بوده - یعنی رابطه‌ای که در بازار وجود دارد، جاییکه یکی از روابط در قانون ارزش یا روابط ارزش عملی می‌گردد.

وقتی که همه محصولات با رابطه فی‌مابین خودشان قیمت گذاری می‌شوند، از رابطه بین این محصولات در بازار سرمایه‌داری مجزا می‌گردند، بنابراین ما یک شکل جدید از قیمت که با بازار جهانی سرمایه‌داری متفاوت می‌باشد ایجاد نموده‌ایم. سپس ما چگونه مطمئن خواهیم شد که این قیمت‌ها با ارزش منطبق می‌گردند چگونه ما آگاهانه می‌توانیم دانشمان را از قانون ارزش برای نائل شدن به تعادل بازار در یک سو و قیمت‌هایی که بیانگر بهای واقعی از سوئی دیگر است بکار ببریم؟ این یکی از مهمترین مشکلاتی است که اقتصاد سوسیالیستی با آن روبروست.

بودجه - بوسیله چه گوارا برای دوره انتقالی از نظام سرمایه‌داری به سوسیالیسم در کوبا ارائه شد. تحت سیستم برنامه بودجه، مؤسسات دولتی متمرکزاً توسط بانک دولت از صندوقهای بودجه‌گذاری در مطابقت با برنامه اقتصاد ملی و بنگاههای برنامه ریزی دولت سرمایه‌گذاری خواهند شد. این مؤسسات هیچگونه تنخواه متعلق به خود برای بکاربردن در اعتبارات مستقل خود ندارند؛ رابطه پولی بین مؤسسات و بانک دولت، و همچنین بین خود مؤسسات، بسادگی روشهای حسابداری است که برای نشان دادن چگونگی طرز عمل برنامه دولت و ایجاد فهرست منظم در بیان بهای نسبی کالاهای تولید شده بوسیله مؤسسات متفاوت و جدول طراز تمایل به بالا و پائین آن می‌باشند.

چه گوارا می‌نویسد: «در یک سیستم بودجه با عملکرد صحیح در کنترل و مدیریت، احتیاجی برای بانک در درگیر شدن در تصمیم‌گیریهای سرمایه‌گذاری باقی نمی‌ماند؛ اینها تصمیمات سیاسی مربوط به سیاست اقتصادی است که مشخصاً به هیئت برنامه‌ریزی مرکزی دولت مربوط می‌شود. بانک بایستی خود را به رسیدگی دقیق تنخواه و پشتوانه خارج گردیده، منطبق با روش اصولی که همانا عملکرد تخصصی اوست، متعهد نماید.»

«کمونیسم نمود آگاهی و نه فقط پدیده تولید است». چه گوارا فهم خود را برای ایجاد یک سیستم مدیریت اقتصاد این چنین آغاز می‌نماید، و نکاتی را در ادامه برای این مدیریت پیشنهاد می‌کند:

* تکنیکهای حسابرسی پیشرفته که کنترلی مؤثرتر را مهیا نموده، و در کنار آن مدیریتی با کارآئی مرکزیت یافته؛ همچنین، آموزش اشکال عملی روشهای متمرکز و غیر متمرکزی که توسط سرمایه‌داری فرامی‌بختی بکار برده شده است.

* تکنیکهای کامپیوتر که در مدیریت و اقتصاد بکار برده می‌شود و بکارگیری روشهای ریاضی در اقتصاد؛

* تکنیکهای برنامه‌ریزی و مدیریت کنترل در تولیدات؛

* تکنیکهای مربوط به بودجه بعنوان ابزار برنامه ریزی و کنترل داراییها؛

* تکنیکهای اداری بشابه اجزاء کنترل اقتصاد؛

* مشارکت و مداخله قاطبه ملت در مدیریت اقتصاد، انگیزه مستقیم کارگران زن و مرد در تجسم خود در محصول نهائی تولید؛

* بکارگیری تجارب عملی و تئوری کشورهای سوسیالیستی.

برای چه گوارا ساختن سوسیالیسم و کمونیسم یک تجلی از آگاهی، سازماندهی و تولید است و نه فقط یک وظیفه اداری، تکنیکی و اقتصادی.

«اقتصاد و سیاست در دوره انتقالی به سوسیالیسم» می‌نویسد: «وظیفه حکومت انقلابی و رهبری کمونیستی آن ایجاد اشکال سازمانی است که بتدریج طبقه کارگر را متقاعد به ذیصلاحیتی اداری و مدیریت خود در اقتصاد، مؤسسات و کارخانه‌ها ساخته و همچنین بتواند در آگاهی دادن برای تصمیم‌گیری در ارجحیت‌های اجتماعی و سیاسی دولت کارگری برای انتقال به سوسیالیسم نقش ایفا نماید.»

برای چه گوارا تنها آزمایش هر سیستم اقتصاد بابرنامه و مدیریت در پیشرفت و عقب‌گرد آن با این بینش تبیین می‌گردد، (یعنی تنها راه بسوی سوسیالیسم و کمونیسم)؛ او صریحاً علیه بینش معاصر از مارکسیسم که به توسط رساله‌های نوشته شده اقتصادی در اتحاد شوروی تبلیغ می‌گردد به مقابله پرداخت؛ کلیه این بینشها از کتابچه استالین «درباره مشکلات اقتصادی سوسیالیسم در شوروی» که در سال ۱۹۵۲ منتشر گردید، سرچشمه گرفته‌اند؛ در این کتابچه استالین می‌نویسد، «نکته کلیدی برای انتقال به سوسیالیسم «فهم» قوانین حرکت سرمایه‌داری (همانند قانون ارزش) بوده، که تسلط و فراگیری آن همراه با فهمیدن کامل و بکارگیری آن در جهت منافع جامعه، و سپس تحت انقیاد در آوردن آن، به یقین تفوق جستن بر این قوانین خواهد بود» (نشر زبانهای خارجی ۱۹۷۲ پکنینگ ص ۸).

نتیجه‌گیری‌های استالین بی‌اعتبار نمودن زیربنای ساختمان مارکسیسم در این «پیشرفت غیر منتظره تئوریک» و در قدمی جلوتر ترفیع مکرر قانون ارزش به هویت یک قانون عالمگیر (مطلق) برای توسعه اجتماعی بود. این بی‌توجهی یک منطق و مفهوم علمی برای بالا بردن نابرابری اجتماعی بین قشر اشرافیت حاکم در دولت و عالی‌رتبه‌گان حزبی در اتحاد شوروی از یک طرف و اکثریت وسیعی از کارگران و دهقانان از طرف دیگر، همچنانکه بالا بردن اختلاف اجتماعی در درون خود طبقه کارگر ایجاد نمود. چه گوارا صریحاً علیه این عقیده که ساختن سوسیالیسم وظیفه مجربان زبردست در انجام استادانه قوانین و مکانیزمهای به ارث رسیده از نظام سرمایه‌داری است، به مجادله برخاست.



تئوری - سیستم برنامه و بودجه برای مؤسسات دولت - چه گوارا

نظریه مارکسیستی - سیستم برنامه و بودجه برای مؤسسات دولتی (از این پس «سیستم برنامه

۱۹۵۰ در مکزیک به جنبش ۲۶ جولای که توسط فیدل کاسترو رهبری می‌شد، بعنوان کادر ارتش شورشی پیوست. در هنگام پیروزی قیام علیه دیکتاتوری «باتیستا» دست‌نشانده آمریکا در کوبا در سال ۱۹۵۹ او سی ساله بود، و پس از پیروزی در همان سال وزیر صنایع، رئیس بانک ملی کوبا و مسئول انستیتوی ملی برای اصلاحات ارضی شد. بین سالهای ۶۴-۱۹۶۳ در بحثهای علمی در مطبوعات کوبا حول چشم‌انداز آلترناتیو برای سازماندهی اقتصاد کوبا فعالانه شرکت نمود.

در آوریل ۱۹۶۵ چه گوارا کوبا را برای کمک به ایجاد رهبری مبارزات انقلابی در کشورهای دیگر ترک نمود؛ برای بیش از شش ماه در کنگو (زئیر) طرفداران نخست وزیر مقتول پاتریس لومومبا در مبارزه‌شان علیه رژیم ارتجاعی دست‌نشانده امپریالیزم آمریکا و بلژیک را کمک رساند و در ۱۹۶۶ به بولیوی رفت؛ در آنجا او یک شاخه چریکی، که سعی داشت مبارزه انقلابی علیه دیکتاتوری نظامی را سازماندهی کند، را رهبری نمود؛ مبارزه‌ای که در حال رشد و جهت‌گیری اعتدالی انقلابی در آرژانتین، شیلی و اروگوئه را داشت. در اکتبر ۱۹۶۷ وی توسط نیروهای نظامی بولیوی که دولت آمریکا سازماندهی کرده بود، زخمی، دستگیر و سپس بقتل رسید. سپتامبر ۱۹۹۷

پیشاسرمایه داری، نژادپرستی، تحقیر زنان، استثمار فوق‌العاده زحمتکشان شهری و کار مجرد مرگ آور فردی می‌باشد.

همچنانکه طبقه کارگر در راه انتقال اجزا اقتصاد جامعه سازماندهی و قدم برمی‌دارد، سطح تولید اجتماعی کار نیز افزایش می‌یابد. چه گوارا معتقد بود طبقه کارگر همزمان با این انتقال، آگاهی خود را نیز به معنی تغییر طبیعت انسانی و اجتماعی تغییر خواهد داد. بدین دلیل است که او اهمیتی فوق‌العاده به کار داوطلبانه، همچنین همبستگی بین‌المللی با کارگران و کشاورزانی که در مبارزه برای تغییر جهان می‌باشند قابل بود. بدون پیشروی در این جهت، برنامه ریزی سوسیالیستی غیرممکن می‌باشد. ساختمان سوسیالیسم بطور ناآگاهانه، بدون رهبری، بدون طبقه کارگری که با چشم‌انداز تاریخی و بین‌المللی مجهز گردیده باشد، ایجاد نمی‌گردد. در اسلوب و روش پیشنهادی در تئوری سیستم برنامه بودجه و راهی که چه گوارا بر آن تکیه داشت پیدایش یک حزب کمونیست پرولتاریائی قوی، در حال رشد، متعهد، با آگاهی سیاسی و پیشگام بین‌المللی از طبقه کارگر تضمین گردیده است.

زندگی سیاسی ارنستو چه گوارا



«کارلوس تابلا» اقتصاددان مارکسیست کوبائی در مورد زندگی سیاسی چه گوارا چنین می‌نویسد: «هنگامیکه او شانزده ساله بود شروع بخواندن آثار کارل مارکس، فردریش انگلس و لنین نموده و در کنار آثار دیگر با سرمایه مارکس و بیانیه حزب کمونیست مارکس و انگلس آشنائی پیدا کرد؛ در این سن یک واژه‌نامه فلسفی تدوین و در طول سالهای تحصیلی در دانشگاه نوشته‌های دیگری از قبیل «آنتی دورینگ» انگلس و «امپریالیزم بالاترین مرحله سرمایه‌داری» و «دولت و انقلاب» لنین را مطالعه نمود. در سفرهای خود به آمریکای لاتین و مناطق کارائیب تا سال ۱۹۵۹ علاوه بر استفاده از دانش پزشکی خود، تاریخ و فرهنگ این کشورها را نیز تحقیق و مطالعه نمود؛ او علاقه خاصی به باستان‌شناسی و فرهنگهای بومی و پیشرفته‌ترین نظریات مربوط به علوم اجتماعی داشت. دانسته‌های وی از واقعیات قاره آمریکا، رهنمون وی در فهم و تعمیق مطالعات مارکسیستی او گردید؛ در نامه‌های وی به اعضای خانواده و کارهای نوشته او در دوره (۵۶-۱۹۵۴) نشان از درجه‌ای که خود را در این مطالعه سیستماتیک بخصوص در اقتصاد سیاسی، آمار و شاخه‌های مربوط به آن اختصاص داده بود، می‌باشد.»

چه گوارا اهل آرژانتین بود که در اواسط سالهای دهه

«به کلامی دیگر، هیچکس نمی‌پرسد که قانون ارزش به عملکرد خود ادامه می‌دهد. پاسخی که ما خواهیم گفت این است که این قانون در توسعه یساخته‌ترین شکل خود در چارچوب بازار سرمایه‌داری عمل می‌کند؛ و در نتیجه آن، تغییر و تبدیلی که در بازار توسط دستگاه مالکیت اجتماعی و وسائل تولید و توزیع در تغییر آن بوجود می‌آید، چگونگی تشخیص عملکردهای قانون ارزش را مشکل خواهد ساخت. قانون ارزش همانند تنظیم‌کننده روابط کالائی تحت نظام سرمایه‌داری است. بدین دلیل، در نهایت بازار به‌دلیل که در آشفتگی است، بعضی از آشفتگیهای آن در عملکرد قانون ارزش نیز روی خواهد داد.

اجازه دهید ما فرض کنیم که همه بخشهای یک برنامه اقتصادی در یک توازن کامل طرح شده است. برای ارزیابی و سنجش این برنامه، ابزار تحلیل تنها نتایج آن خواهد بود. در هر حال تعادل بین عرضه و تقاضا فاکتوری تعیین‌کننده خواهد بود.....»

در تقابل با نظریه مدیریت چه گوارا، «سیستم اقتصاد حسابداری» به توسط انستیتوی ملی برای اصلاحات ارضی (که بعداً توسط کارلوس رافائل روریگز) و وزارت بازرگانی خارجی (توسط آلبرتو مورا رهبری می‌گردید) در مؤسسات دولتی به مورد اجرا گذاشته شد. این بینش از نمونه برنامه‌ریزی و مدیریت اتحاد شوروی و اروپای شرقی کپی برداری شده بود. تحت این سیستم مؤسسات دولتی سپرده ثابت خودشان را خارج از هزینه سرمایه‌گذاری شده محفوظ نگهداشته و سرمایه‌گذاریهای در نظر گرفته شده با هدف گیریهایی گسترده‌ای که در برنامه ریزی اقتصادی دولت قرار گرفته صورت می‌پذیرد این سیستم را «خود مدیریت در امور مالی» نیز می‌نامند داد و ستدها توسط مؤسسات دولتی بر مبنای پرداختهای پولی و گرفتن وام توسط این مؤسسات از بانک‌های دولتی با پرداخت سود به آنها که بانک‌ها نیز بتوانند فعالیتها و هزینه‌های خود را سازماندهی و تامین نمایند، انجام می‌گرفت. در نتیجه، پول «سود» برای یک مؤسسه مجرد و سیاست اعتبار و منافع بانک دولت، یک نقش پر اهمیت در محاسبه و تصمیم‌گیریهایی ترجیحی اقتصاد ایفا می‌نماید.

هدف چه گوارا از سیستم برنامه بودجه تشویق و ترویج رفتار و برخورد کمونیستی جدید به کار، همزمان در تمرین ابتکارات انسان با رفتار بارآور اجتماعی برای به انجام رسانیدن اهداف صریح و روشن که از نظر سیاسی مدون و قابل پذیرش بطور جمعی باشد، می‌بود. در مرکزیت، همگام و همراه با این جهت‌گیری، قدم گذاشتن در جهت پایین آوردن نابرابری اجتماعی درون طبقه کارگر، به اضافه محو اشکال مشخص پیش قضاوت و پیش داوری نفرت بار در جوامع سرمایه‌داری و سیستم اجتماعی

به مناسبت هشتادمین ساگرد انقلاب اکتبر «سوخانوف»، یک منشویک دست چپی، در خاطرات خود در مورد ورود لنین به ایستگاه فنلاند، ۲۳ آوریل ۱۹۱۷ چنین می‌گوید:

«ایستگاه فنلاند از جمعیت موج می‌زد. هزاران نفر منتظر ورود لنین بودند. دسته‌های متعدد سرباز از شوراهای سربازان با لباس نظامی کامل حاضر بودند. پرچمهای سرخ از همه جا آویزان بود؛ شعارهای انقلابی در تمام اطراف ایستگاه نصب شده بود... صحنه بسیار جالبی بود. به ناگهان در مقابل چشم همه ما، که بکلی در کارهای عادی انقلاب غرق بودیم، فانوس مرموز، روشن و خیره‌کننده‌ای ظاهر شد که نور آنچه با آن «خو» گرفت بودیم، محو و نا بود کرد.

نظریات لنین یحداکثر کافی ساده بودند. سادگی، روشنی، و سراسری این نظریات بود که تا این حد باعث وحشت حتی برخی بلشویک‌ها باایمان شد. لنین اعلام کرد که این جنگ یک جنگ امپریالیستی است. ما نمی‌توانیم به هیچ وجه از آن پشتیبانی کنیم. این جنگ را تنها می‌توان با انقلاب سوسیالیستی خاتمه داد. حکومت موقت یک حکومت سرمایه‌داری است و به جنگ امپریالیستی ادامه می‌دهد. ما نه تنها نمی‌توانیم به چنین حکومتی هیچ گونه پشتیبانی‌ای بدهیم، بلکه برعکس باید آنرا سرنگون کنیم... ما به یک جمهوری پارلمانی احتیاج نداریم. ما به دموکراسی بورژوایی احتیاج نداریم. ما به هیچ حکومتی بجز شورای نمایندگان کارگران، سربازان و کارگران دهقانی احتیاجی نداریم»

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بر اساس این شعارهای «ساده» تحقق یافت و نقطه عطفی بود در تاریخ بشریت!

یادداشت‌هایی در باره «انترناسیونالیزم»

م. رازی

عده‌ای بیگانه و یا تازه وارد به جنبش کارگری سازمان باید. تنها اعضای با تجربه و منضبط و شناخته شده و مورد قبول پیشروی کارگری باید در جایگاه رهبری و سازماندهی یک سازمان انقلابی قرار گیرند.

تجربه بارها نشان داده است که اعطای «مقام» به افراد غیر صالح در سطح رهبری یک سازمان انقلابی، بدون در نظر گرفتن قابلیت و اعتبار آن افراد در درون جنبش کارگری، و تنها به منظور امتیازدهی به آنها، سازمان را نهایتاً به بحران می‌کشانند. رهبری یک سازمان انقلابی باید متشکل از انقلابیون باشد که در گفتار و کردار «تعهد خود را به آرمان‌های پرولتاریا اثبات کرده‌اند».

* بیرون راندن کلیه عناصر رفرمیست و ساتریست از هر گونه مقام مسئولیت در جنبش کارگری و جایگزینی آنها با کمونیست‌های آزمایش شده و آزمایش پس داده.

کمیتن بر این اعتقاد بود که مبارزه کمونیست‌ها در شکل‌های کارگری و نهادهای مختلف برای اشاعه برنامه انقلابی باید همراه با مبارزه برای انزوای «رفرمیست»‌ها^(۳) و «ساتریست»‌ها^(۴) در جنبش کارگری باشد.

این سیاست در تقابل کامل با نظریات کسانی است که معتقدند که «کارگران» با هر عقیده و گرایش «انقلابی»‌اند. بر خلاف این نظریه، اعتقادات رفرمیستی و ساتریستی در درون جنبش کارگری سنتاً جای داشته و عمده‌ترین خطر در به کجراه کشاندن جنبش کارگری است. کسانی که خود اعتقاد به بُرش کامل از رفرمیسم و ساتریزم ندارند

ادامه تئوری‌های انقلابی جنبش کارگری را در بر داشته باشد، وجود ندارد.

امروز، احیای یک سازمان انقلابی بر اساس تئوری‌های چهار کنگره نخست کمیتن مجدداً در دستور روز قرار گرفته است. گرچه تشکیل چنین سازمانی سهل و آسان نیست، اما سوسیالیست‌های انقلابی موظف‌اند که تدارک این امر را همراه با ساختن حزب پیشتاز انقلابی در کشور خود، از هم اکنون آغاز کنند.

سؤال اینست که چگونه و بر چه اساسی بایستی یک حزب پیشتاز بین‌المللی ساخته شود؟ برای پاسخ به این معضل، تجربه کنگره‌های بین‌الملل‌ها و به ویژه بین‌الملل سوم (کمیتن) حائز اهمیت است. چهار کنگره نخست «کمیتن» مهم‌ترین دستاورد مارکسیزم در دوران احتضار سرمایه‌داری جهانی و انتقال به سوسیالیزم، تلقی باید شود. چکیده استراتژی و برنامه سوسیالیزم انقلابی پس از اضمحلال بین‌الملل دوم و آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، در قطعنامه‌های این چهار کنگره نهفته است. احیای یک بین‌الملل، بدون بررسی و درس‌گیری از این تجارب نظری و عملی کمیتن، غیر ممکن و غیر عملی است.

کنگروه اول و دوم کمیتن در دوران اوج تحولات انقلابی و کنگره سوم، و بخصوص، چهارم در دوره افول مبارزات طبقاتی در سطح جهانی رخ داد. از اینو بررسی قطعنامه‌های دو کنگره آخر با وضعیت کنونی ما منطبق‌تر است. این قطعنامه‌ها مترادف با بُرش کمونیست‌ها از «ساتریزم» و «اپورتونیزم» در دوره رکود مبارزات طبقاتی صورت گرفت. بررسی شرایط عضویت (۲۱ شرط) کمیتن، می‌تواند به روش ساختن یک سازمان بین‌المللی کمک به سزایی برساند. تفسیر و درس‌گیری از این تجربه، پایه اولیه بحث پیرامون ساختن بین‌الملل انقلابی را می‌تواند پی‌ریزی کند. خلاصه خطوط کلی قسمت‌هایی از این ۲۱ شرط از قرار زیر است^(۲).

* کلیه تبلیغات و تهییج بخش‌های بین‌الملل بایستی خصطنی واقعاً کمونیستی داشته باشد و کلیه ارگان‌های و نهادهای تشکیلاتی باید توسط کمونیست‌های قابل اعتمادی اداره شوند که تعهد خود را به آرمان‌های پرولتاریا اثبات کرده‌اند.

بخش اول شروط به وضوح ماهیت یک سازمان انقلابی منضبط را ترسیم می‌کند. ارگان‌ها و نهادهای یک سازمان بین‌المللی انقلابی نمی‌تواند توسط

در پی تصمیم دومین کنفرانس اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران، مبنی بر تدارک نظری و تشکیلاتی برای ایجاد ارتباط بین‌المللی در راستای احیای یک حزب انقلابی بین‌المللی، سلسله مقالاتی را در این مورد از این شماره در «کارگر سوسیالیست» آغاز می‌کنیم.

امیدواریم که این بحث‌ها انگیزه‌ای برای تبادل نظر بیشتر در درون طیف سوسیالیست‌های انقلابی ایرانی و غیر ایرانی ایجاد کند. ما نتیجه بحث‌های «اتحادیه» را نهایتاً به زبان‌های مختلف خارجی برای بحث و تبادل عقاید با سایر نیروهای انقلابی غیر ایرانی، انتشار خواهیم داد. امیدوارم که از این طریق زمینه‌ای برای تدارک احیای یک سازمان بین‌المللی فراهم آوریم.

در سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس با پیوستن به «اتحادیه کمونیست‌ها» شعار محوری آن، «همه مردان برادرند»، را به «کارگران جهان متحد شوید» تغییر دادند. این تغییر ناشی از یک سیاست مهم در مبارزه کمونیست‌ها علیه سرمایه‌داری در سطح جهانی بود. سیاستی که راه را برای تشکیل یک سازمان بین‌الملل انقلابی (بین‌الملل اول) فراهم آورد. در «مانیفست کمونیست» آنها تأکید کردند که کمونیست‌ها «در مبارزه ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرفنظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسئله را برجسته می‌کنند». البته در عین حال آنان این امر را قبول داشته که «مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه محتوا، در وهله نخست یک مبارزه ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند».

تشکیل بین‌الملل اول و پس از آن بین‌الملل دوم و سوم و نهایتاً چهارم بر اساس چنین سستی بنا نهاده شدند. اما همانطور که بین‌الملل‌های اول و دوم و سوم با موانع‌ای روبرو شدند، بین‌الملل چهارم^(۱) نیز نتوانست از عهده تعهدات خود بر آید. انزوای سیاسی طولانی، سیاست‌های فرصت‌طلبانه در سطح جهانی را به دنبال آورد. گرچه تئوری‌های اولیه پاسخگوی بسیاری از معضلات جنبش کارگری بود، اما به تدریج عدم تکامل تئوری‌ها، مواضع فرصت‌طلبانه و یا فرقه‌گرایی را به همراه آورد. تا جایی که می‌توان اذعان داشت که امروز در سطح جهانی سازمانی که بتواند حامل سنت‌ها و تجارب مبارزات کارگری و

۱- توضیح ماهیت این بین‌الملل‌ها و عواملکرد آنها از حوصله این مقاله خارج است، در شماره آتی به آن می‌پردازیم.

۲- رجوع شود به «شرایط پذیرش احزاب در «کمیتن»، تئرها، قطعنامه‌ها و بیانیه‌های چهار کنگره

نخست بین‌الملل سوم، پلوتو پرس، لندن، ۱۹۸۰، ص ۹۲.

۳- اصلاح‌گرایان، کسانی که قصد اصلاح و بزرگ کردن جامعه سرمایه‌داری را دارند و نه قصد براندازی و تشکیل یک جامعه نوین سوسیالیستی.

۴- میان‌گرایان، کسانی که بین مواضع انقلابی و رفرمیستی، به علت مسلح نبودن به یک برنامه انقلابی و ماهیت متزلزلشان، مرتب در نوسان هستند.

و مرز بین مشی انقلابی را با سایرین انحراف‌های رفرمیستی و فرصت‌طلبانه مخدوش می‌کنند، خود در درون یک سازمان انقلابی جایی نباید داشته باشند.

* باید در کنار فعالیت «قانونی» (در کشورهایی که امکان آن موجود است)، به فعالیت دائمی «غیر قانونی» نیز توجه کرد و دستگاه‌های حزبی لازم برای سازماندهی آن تشکیل داد.

این بخش از قطعنامه به وضوح در مقابل بحث‌هایی است که مبارزه کمونیست‌ها در جامعه را یک دخالت صرفاً تبلیغاتی قلمداد می‌کنند. در واقع مبارزه کمونیست جدا از مبارزات خود جنبش کارگری نیست. سوسیالیست‌های انقلابی همراه و در کنار پیشروی کارگری باید قرار گیرند. چنانچه در جامعه‌ای نظیر ایران مبارزات «غیر قانونی» تا سرحد مبارزه مسلحانه پیش روند، مداخله کمونیست‌ها در این مبارزات نیز ضروری است.

تشکیل بخش نظامی حزب پشتاز انقلابی برای دفاع از خود و گسترش مبارزات، شبکه‌های زیرزمینی تبلیغاتی و هسته‌های عمل مخفی و غیره همه بخش‌های مهمی از ایجاد یک حزب انقلابی‌اند. نیروهایی که ساختن حزب را تنها به امور تبلیغاتی، تهییجی و آموزشی کاهش می‌دهند، تأثیری در جنبش کارگری نخواهند گذاشت. دخالتگری در جنبش کارگری امری یک بُعدی نیست. جنبش کارگری هر حرکت را بر اساس «تئوری»‌ها از قبل داده شده، انجام نمی‌دهد. درست بر عکس، تئوری چکیده تجارب عملی طبقه کارگر و پیشروی آن است. پیشروی کارگری بنا بر ارزیابی وضعیت موجود، شیوه و نحوه مشخص و مرتبط مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری را یافته و آن را با وسایل موجود اعمال می‌کند. نقش یک حزب انقلابی دیکته کردن به پیشروی کارگری نیست که همراهی و مداخله سیاسی در کنار آن است. نیروهایی که به هر علت خود را از مبارزه زنده طبقه کارگر و پیشروی آن کنار می‌گذارند، قادر به ساختن یک حزب انقلابی نخواهند بود.

* هرگونه کناره‌گیری از فعالیت مستمر درون ارتش و خودداری از تبلیغ منظم عقاید کمونیستی در میان سربازان بمثابة خیانت به وظایف انقلابی تلقی خواهد شد.

گرچه این بخش بطور مشخص در درون جنبش کارگری ایران طرح نیست، اما کماکان نکته‌ای است که باید به آن توجه اخص شود. بدون پیوستن سربازان و پایه‌های ارتش (یا به قول لنین دهقانان در یونینفرم) به جنبش کارگری، امر تسخیر قدرت با سهولت پیش نخواهد رفت.

* فعالیت دائمی و سیستماتیک در روستاها برای جلب کارگران روستایی و دهقانان فقیر بمثابة متحدان اصلی پرولتاریا.

در اینجا به «متحدان» اصلی پرولتاریا اشاره

شده، که بسیاری از جریانات استالینیستی و سانتیستی به اهمیت آن پی نبرده و نمی‌برند. این گرایش‌ها هنوز به «انقلاب دموکراتیک» و یا تشکیل «جمهوری دموکراتیک» همراه با بخشی از بورژوازی و یا خرده بورژوازی اصرار می‌ورزند. در صورتی که نظریه کمیت‌ترین در رد این تزاها بوده و تأکید بر انقلاب کارگری و «متحدین اصلی» آن «کارگران روستایی» و «دهقانان فقیر» گذاشته شده است.

بنابراین توجه اخص به جلب تشرهای مشخص روستایی (دهقانان کارگر و دهقانان فقیر) در دستور کار کمونیست‌ها برای تدارک انقلاب آتی قرار گرفته است. بخشی از برنامه حزب پشتاز انقلابی باید به مسایل دهقانان معطوف باشد. حرکت‌های دهقانی در اتحاد با قیام‌های کارگری در شهرها صورت می‌گیرد. نقش یک سازمان انقلابی هماهنگی و همگونی مطالبات کارگران و دهقانان فقیر است.

* افشای دائمی سوسیالیست‌های وطن‌پرست (سوسیال-پاتریوتیزم) و سوسیالیست‌های صلح‌دوست (سوسیال-پاسیفیزم) از وظایف اجباری همه بخش‌هاست.

این بخش به وضوح اهمیت مبارزه سیاسی با گرایش‌های خرده بورژوا که با نام «سوسیالیزم» در جنبش کارگری سر برون می‌آورند را توضیح می‌دهد. در صورتی که جریان‌های استالینیستی و سانتیستی بطور مداوم به دنبال این گرایش‌های انحرافی روانه می‌شوند.^(۵) تجربه قرن گذشته به کرات نشان داده است که «ائتلاف» با گرایش‌های خرده بورژوا و راست (که همه نیز ظاهراً مدافع «سوسیالیسم»‌اند)، جایز نیست.

* ضرورت بُرش کامل از رفرمیزم و سانتیسم باید به رسمیت شناخته شود و در کوتاه‌ترین مدت عملی شود.

اغلب سازمان‌های سنتی ایرانی، تصور می‌کنند که می‌توان در درون یک سازمان انقلابی همراه با رفرمیست‌ها و سانتیست‌ها «همزیستی مسالمت آمیز» داشت. در صورتی که تجربه کمیت‌ترین نشان داد که تنها با بُرش قاطع از این گرایش‌ها می‌توان به ساختن یک حزب انقلابی بین‌المللی مبادرت کرد.^(۶)

* اتخاذ مواضع صریح در باره مستعمرات و ملل تحت ستم به ویژه از جانب احزاب کمونیست در کشورهای امپریالیستی، افشای خستگی ناپذیر جنایات بورژوازی «خودی» در مستعمرات و پشتیبانی از تمام جنبش‌های رهایی‌بخش نه فقط در حرف که در عمل.

این موضع روشن و صریح هنوز به قوت خود باقی است. جریان‌هایی که مسئله ملی را پایان یافته قلمداد می‌کنند، طبیعتاً جایی در درون یک سازمان انقلابی بین‌المللی نخواهند داشت.^(۷)

* فعالیت پیگیر کمونیستی درون اتحادیه‌های کارگری، شوراها، تعاونی‌ها و سایر سازمان‌های توده‌ای کارگری و سازماندهی هسته‌های کمونیستی درون آنها برای جلب‌شان به آرمان‌های کمونیستی.

این بخش مشخصاً مربوط به کشورهایی است که امکان فعالیت در درون تشکلهای مستقل کارگری در آنان وجود دارد. برخی از گروه‌های چپ از این نکته چنین استنتاج می‌کنند که گویا در کشورهایی نظیر ایران، تحت کنترل رژیم سرمایه‌داری آخوندی، می‌تواند «اتحادیه»‌های کارگری به وجود آیند.^(۸) در صورتی که در کشورهایی نظیر ایران، بهترین روش مداخله در جنبش کارگری، تشکیل هسته‌های مخفی عمل است.^(۹)

* مبارزه پیگیر علیه بین‌الملل آمستردام و اتحادیه‌های اعتصاب شکن وابسته به آن و تلاش مداوم برای جلب کارگران به ضرورت برش از آنها.

در این بند مجدداً مبارزه علیه رفرمیست‌ها، به ویژه در درون اتحادیه‌های کارگری، تأکید می‌گردد. در اینجا تأکید اصلی بر یکی از مسایل محوری در درون جنبش کارگری، یعنی بُرش از رهبران اتحادیه کارگری‌ای که از در سازش با بورژوازی بر می‌آیند، ادامه دارد ■

در شماره آتی سایر شروط عضویت کمیت‌ترین و همچنین انحراف‌های بین‌الملل‌ها به بحث گذاشته خواهد شد.

۵- رجوع شود به نظریات انحرافی «حزب کمونیست کارگری» در مورد «سناریوی سیاه، سناریوی سفید» و همچنین نظریات راست‌گرایانه «راه کارگر» در باره «مدار بزرگ هواداران سوسیالیسم». همچنین رجوع شود به نقد این نظریات در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۲۴ و «کارگر سوسیالیست» شماره‌های ۳۶، ۳۷ و ۴۲.

۶- بهترین نمونه این انحراف را می‌توان در نظریات «راه کارگر» یافت. تجربه «اتحاد چپ کارگری» نیز نشان داد که اکثر نیروهای شرکت کننده به دنبال یافتن مخرج مشترکی بین گرایش‌ها با نظریات متنوع در درون یک سازمان واحد هستند.

۷- رجوع شود به نقد مواضع «حزب کمونیست کارگری»، مندرج در «کارگر سوسیالیست»، شماره ۳۸.

۸- این برخوردهای انحرافی در نشریه «راه کارگر» و «کارگر تبعیدی» مشاهده می‌شود. رجوع شود به نقد این نظریات در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۱۸ و «کارگر سوسیالیست»، شماره ۴۱.

۹- رجوع شود به «کارگر سوسیالیست» شماره ۴۲.

مباحثات سوسیالیست

خط سیاسی

«کمیتة برای بین الملل کارگری»

و مسئله ائتلاف «اتحادیه» با آن مراد شیرین

یک سال پیش شماره ۳۶ «کارگر سوسیالیست»، «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» منبذ «اتحادیه»، اعلام داشت که نخستین کنفرانس خود را برگزار کرده است. این اعلامیه خوانندگان را به تعدادی از مصوبات کنفرانس و همچنین بیانیه مشترک «اتحادیه» با «کمیتة برای بین الملل انقلابی»، منبذ «کمیتة»، که هنوز به تصویب نهایی طرفین نرسیده است* رجوع می دهد (۱).

در این بیانیه آمده است که از همان جلسه اول احساسی واقعی در مورد نظرات مشترک متعددی روی وضایف و چشم اندازهای مارکسیست های انقلابی در این عصر بین ما وجود داشت (نکته ۱). و در نتیجه چنین مباحثاتی ما اکنون به این جمع بندی رسیده ایم که زمان آن فرا رسیده که به طور جدی امکان ائتلاف دو جریان را در طول افعال مورد بررسی قرار دهیم (نکته ۱۳).

به نظر ما، انتشار این بیانیه به این صورت و بدون هیچ توضیحی، می تواند بین خوانندگان «کارگر سوسیالیست» این سوء تفاهم را ایجاد کند که اتحادیه خواهان ائتلاف، یعنی انحلال تشکیلاتی خود در درون تشکیلات «کمیتة»، بوده است.

از همان اول پیدایش تیم طرفدار «دفترهای کارگری سوسیالیستی» تا ایجاد «اتحادیه» و انتشار «کارگر سوسیالیست» ما همواره با گروه های مختلف بین المللی در مورد مسائل گوناگون به بحث نشسته و با آنان در اتحاد عمل ها برای دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکشان، و همچنین حقوق پناهندگان سیاسی، همکاری کرده ایم.

بعد از اینکه گروه «میلیتانت» از داخل حزب کارگر بریتانیا اخراج شد، برای اولین بار گوش شنوائی برای بحث های دیگران پیدا کرد. در کل سی سالی که آن گروه در درون حزب کارگر خود را منحل کرده بود، به طور سکتاریستی به نظرات دیگران برخورد می کرد. «میلیتانت» برخورد از ما بهتران* یا کمونیست های کشورهای عقب افتاده داشت و خواهان این بود که به بین الملل آن ملحق شوند و تشکیلات خود را به عنوان بخشی از بین الملل «میلیتانت» بسازند. این بود راه ساختن بین الملل «میلیتانت»!

پس از اخراج از حزب کارگر برای اولین بار فرصت بحث کردن با این گروه ایجاد شد. در طول این بحث ها اختلافات مهمی بین «اتحادیه» و «کمیتة» بروز کردند، اختلافاتی که به زمان فعالیت «میلیتانت» در حزب کارگر بر می گردند. اینها شامل مفهوم امروزی حزب لنینی، «امپریالیزم در عصر حاضر» و «خواسته های ضد امپریالیستی» و «ماهیت بوروکراسی بلافاصله قبل از فروپاشی استالینیسم» بودند. یعنی اکثر مسائل کلیدی جنبش کارگری و کمونیستی! دلیل این که با این حال بحث ها ادامه یافت سازماندهی فدراتیو «کمیتة» بود که، اگر (و این «اگر» بسیار مهم است)، مسئله ائتلافی حقانیت پیدا می کرد ما می توانستیم اختلاف نظرات خود را ادامه دهیم.

اشکال اصلی ای که خوانندگان می توانند بر ما وارد کنند این است که وقتی این بیانیه چاپ شد جنبه اهداف خود را به خوبی روشن نکردیم. با این مقاله ما نقد خود به «کمیتة» را به طور خلاصه عنوان می کنیم. و با اینکه امروز امکان چنین «ائتلاف» دیگر از بین رفته است (۲)، این مهم است که ماهیت «کمیتة» برای همه روشن شود. «کمیتة» ادامه دهنده خط و سنتی است که ده ها سال به واضح فرمیتی و فرصت طلبانه بوده است. در بیانیه مشترک گفته شده است که «کمیتة» و «اتحادیه» به این باورند که «هیچ منافعی در اتحاد فرصت طلبانه و غیر اصولی خود نداریم» (نکته ۴). به نظر ما کلیه شواهد عکس این را نشان می دهند! با اینکه ما به طور اصولی با «کمیتة» رفتار کردیم، این نهاد با ما چنین نکرد. ما می بایست از این تجربه درس های لازم را بیاموزیم تا در آینده در روابط بین المللی - و یا اگر گرایشهایی که از درون گروه های سائتریتی ایرانی بیرون آیند - معیارهای مشخص اصول سیاسی و روندی سیستماتیک برای مبادله نظر، ائتلاف و یا تشکیل گروه بندی نوین داشته باشیم.

ما تمامی اشکالات این بیانیه را، که شامل خوش خیالی «تکامل بخشیدن» به «ایده های بنیادینی»... مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی (نکته ۴، بند الف) و یا مقایسه کردن کار فرمیتی «کمیتة» با «آنجة تروتسکی در دهه ۱۹۳۰ انجام داد» (نکته ۴، بند ه) هست، بررسی کاملی نمی کنیم. و صرفاً نکات اصلی را برجسته خواهیم کرد، و از آنجایی که «حزب سوسیالیست» در بریتانیا، که سابقاً به نام «میلیتانت» و «میلیتانت لیبر»

فعالیت می کرد، (۳) بزرگترین، فعالترین و قدیمیترین بخش این «کمیتة» است، برای روشن کردن ماهیت راستین سیاست های «کمیتة» در اینجا بیانیه ای که «حزب سوسیالیست» در زمان انتخابات اخیر بریتانیا به چاپ رساند را بررسی می کنیم.

بیانیه «حزب سوسیالیست» در انتخابات بریتانیا

مقدمه بیانیه «حزب سوسیالیست» اعلام می دارد که «قرن ۲۱ می بایست قرن سوسیالیزم باشد، که در آن ما به طور دموکراتیک مالک و کنترل کننده ثروتی را که ایجاد می کنیم هستیم و خود از آن استفاده کنیم» (۴). سپس «حزب سوسیالیست» وضعیت جامعه بریتانیا را شرح می دهد و تحلیلی بسیار سطحی و گنگ، که در اصل تحلیل نیست، بلکه تشریح عوارض بحران سرمایه داری بریتانیا در دوران احتضار آن است را ارائه می دهد. این «تحلیل» در اصل مانند گله کردن است. هیچ سعی برای توضیح دادن دلایل اینکه چرا سرمایه داران بریتانیا مایل به سرمایه گذاری در روند تولیدی نیستند ارائه داده نمی شود. هیچ چیز در مورد تمرکز و تراکم سرمایه در جامعه بریتانیا و یا اینکه اثر از دست دادن مستعمرات آن در طول چند دهه اخیر چه بوده گفته نمی شود. در بهترین حالت چنین تحریفی از بحث های خبرنگاران لیبرال فراتر نمی رود. و در پایان این مقدمه، برای اینکه خرده بورژوازی را آسوده خاطر نگه دارد، «حزب سوسیالیست» می گوید که «ما نیازمند حزب نوین سیاسی هستیم که برای [مناقص] طبقه کارگر و طبقه متوسط، و نه برگزیدگان پولدار، مبارزه می کند» (ص ۲). تأکید از ما، ولی برای آشکار ساختن چهره واقعی این جریان باید توجه خود را بر بخش های مشخص بیانیه، و به خصوص «عدالت، دموکراسی و سوسیالیزم» متمرکز کنیم، که شامل مهمترین اشتباهات این جریان هستند (۵).

«عدالت، دموکراسی و سوسیالیزم»

در بخش آخر بیانیه مسئله چگونگی دسترسی به «عدالت، دموکراسی» و «سوسیالیزم» مطرح شده است. ولی با این حال در طول شش صفحه این بخش هیچ سخنی از انقلاب پرولتری، اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه، شورشهای کارگری به مثابه ارگان های اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و یا شکست قهر آمیز طبقه سرمایه دار نمی شود. در کل چنین وانمود می شود که مسئله صرفاً مبارزه، آن هم به شکل بسیار محدود و مسالمت آمیز، برای کسب مقداری حقوق است که وضع زندگی کارگران را بهتر خواهد کرد.

«عدالت»

نکته اول این بخش عدالت است و در آن «حزب سوسیالیست» ماهیت خود را به خوبی روشن می کند: «قوة قضائی می بایست انتخابی و تحت بازخواست دموکراتیک باشد» (ص ۲۴). متد بررسی و ارزیابی ای که اتخاذ شده، و قرار بود که «حزب سوسیالیست» با آن نظریات مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی را «تکامل» بخشد، اقل این حسن را دارد که به طور سیستماتیک رفرمیستی است. در کل این بخش و دیگر اسناد این جریان «عدالت، دموکراسی» و «سوسیالیزم» بدون نیاز به یک انقلاب اجتماعی، که در آن دستگاه دولتی بورژوازی کاملاً داغان شود، می تواند کسب شود. و به همین دلیل اشتباه عظیمی که «حزب سوسیالیست» در این مورد می کند اشتباهی است که در مورد دیگر مسائل این بخش نیز صدق می کند: نادیده گرفتن قوانین، ساختار قضائی و دیگر جوانب رونیای جامعه به عنوان جزئی لاینفک از روابطی که در آن حاکم هستند. البته ما توقع زیادی از «حزب سوسیالیست» نداریم. اگر این حزب قادر به تحلیلی ماتریالیستی از روابط حاکم بر جامعه بود، می توانست به راحتی به این پی ببرد که قوانین بریتانیا - و یا هر کشور دیگری - رونیای آن جامعه هستند که بر اساس رونیای اقتصادی آن ایجاد شده اند. «حزب سوسیالیست» فراموش می کند که در تولید اجتماعی زندگیشان انسان ها وارد روابط مشخصی می شوند که واجب و خارج از اراده آنان هستند. روابط تولیدی ای که با مرحله مشخصی از توسعه نیروهای تولید مادی وقف دارند. جمع کل این روابط تولیدی ساختار اقتصادی، یعنی بنیاد واقعه ای، را تشکیل می دهد که بر آن رونیای قضائی و سیاسی بوجود می آید. . . . (۶). در جامعه سرمایه داری، حتی در دموکراتیک ترین کشورها، این بورژوازی است که طبقه حاکم است و طبقه کارگر انتظار قوانین عادلانه، قضات بی طرف و غیره را نباید داشته باشد.

این برداشت غیر تاریخی و غیر علمی از جوامع انسانی و روابط حاکم در آنها منجر به بزرگترین اشتباه «حزب سوسیالیست»، بینش رفرمیستی آن از دولت، می شود. بینش یک گروه «سوسیالیست» از دولت، به نظر ما، مهمترین موضع و اساس اصول سیاسی آن است. تأکید بر این مسئله پس از فروپاشی دولت های بوروکراتیک در اروپای مرکزی و شرقی،

ناحیه «ایرلند شمالی»، و به مثابه جزئی لاینفک از «پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی»، هنوز تحت تصرف قرار داد. این شش استان جاهایی را که عناصر وفادار به امپریالیزم بریتانیا اکثریت را تشکیل می دادند (و هنوز می دهند) را در بر می گرفتند. به بهانه دفاع از این نهاد مصنوعی بریتانیا هنوز ارتش اشغالی خود را در ایرلند دارد و جلوی حق تعیین سرنوشت ملت ایرلندی و اتحاد ایرلند را گرفته است. شمار خروج بلافاصله و بی قید و شرط ارتش اشغالگر امپریالیزم بریتانیا (و دیگر نهادهای پلیسی، کوماندوئی، جاسوسی و شکنجه ای) از ایرلند خواست نه فقط انقلابیون، بلکه بعضی از عناصر رادیکال نیز هست. جواب «حزب سوسیالیست» به این مسئله بسیار مهم سکوت کامل است. «حزب سوسیالیست» گفته مارکس را که «هر ملتی که ملتی دیگر را تحت ستم قرار می دهد زنجیرهای خود را ایجاد می کند» را به راحتی فراموش می کند. به نظر می آید که این گفته مارکس، که به عنوان ابتدایی ترین اصل اتنرناسیونالیزم پرولتاری قبول شده است، یکی دیگر از قربانیان «تکامل» مارکسیزم است!

ما همواره به این آگاهیم که فاصله عمیقی بین انقلابیون و رفرمیست ها وجود دارد. فاصله ای که پر از خون و اندام در هم شکسته صدها هزار کارگر، زحمتکش و عناصر انقلابی است! تنها تفاوت بین «حزب سوسیالیست» و سوسیال دموکراسی آلمان این است که مبارزه طبقاتی بریتانیا در این مدت هیچ وقت حاد نبوده است، و «حزب سوسیالیست» هنوز فرصت خیانت خونین را نداشته است! به هیچگونه نمی توان انقلابی را بین بلشویزم و کائوتسکیزم بوجود آورد. فاصله ما و «کمیت» را به دو نقل قول متناقض می توانیم خلاصه کنیم: «بدون انقلاب قهری، تمویض دولت بورژوازی با دولت پرولتاری محال است» و «حقیقت این است که مارکسیست ها مدافع تحول مسالمت آمیز جامعه هستند» (۱۹). ما مطمئن هستیم که اعضا، «اتحادیه» و خوانندگان «کارگر سوسیالیست» خوب می دانند که کدام یک از این دو از «دولت و انقلاب» لنین است و کدام از نشریات «کمیت».

۲۹ اوت ۱۹۹۷

- (۱) رجوع شود به «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۶، ص. ۷۸.
- (۲) وقعه ای که این وسط کل این برنامه ائتلاف را به هم زد موضع «کمیت» در مورد فلسطین بود. پشتیبانی «کمیت» از «حماس» که از سوی رژیم ایران تقدیم می شود، دیگر جانی برای ائتلاف باقی نگذاشت.
- (۳) رفرمیسم و فرصت طلبی این جریان، چه مواضع آن در مورد دولت، چه نوع فعالیت «انترنشنل» آن در «حزب کارگر» چه موضع آن در مورد ایرلند و امپریالیزم بریتانیا و بسیاری دیگر از مواضع آن از سوی اکثر گروه های بریتانیا نقد شده است. به همین دلیل ما دیگر مواضع آن را فقط به طور کلی عنوان می کنیم.
- (۴) «حزب سوسیالیست» - بیانیه ۱۹۹۷، ص.
- (۵) آینده ای برای جوانان بخشی است که در آن «حزب سوسیالیست» نشان می دهد که تا چه حد تحت تأثیر نیروهای «سبز» و بینش خورده بورژوازی محافظت محیط زیست است. در این بخش همچنین وصف جنبش «جوانان ضد ریسیم» در اروپا، که «حزب سوسیالیست» در چهارده کشور سازمان داده، گفته می شود. جنبشی که بر اساس شعار ساده لوحانه «اشتغال نه ریسیم» که ربطی به تحلیل مارکسیستی ندارند، فعالیت می کند!
- (۶) کارل مارکس، «مقدمه مهمی بر نقد اقتصاد سیاسی»، آثار منتخب (انگلیسی)، جلد ۱، ص. ۵۳.
- (۷) «موانع کرمچانه گانه» مشهور به «ماهاشتا» یعنی «روح کبیر» رهبر جنبش ضد استعمار بریتانیا در هندوستان بود که مدافع روش «نافرمانی مدنی» و «غیر خشونت آمیز» بود.
- (۸) نشریه «میلنانت»، شماره ۸۸۶، ۳۰ مارس ۱۹۹۰.
- (۹) لنین، «دولت و انقلاب»، آثار منتخب (فارسی)، جلد ۲، قسمت اول، ص. ۲۲۵ و «نشریه بین المللی میلنانت»، شماره ۳۳، ص. ۱۰.



و همراه به آن احزاب استالینیستی رسمی «برادر» و حتی در برگیری گروه های غیر رسمی، دو چندان مهتر شده است.

«حزب سوسیالیست» خواهان این است که «پلیس می بایست تحت بازخواست دموکراتیک کمیته های انتخابی [برای رسیدگی به امور] پلیس باشد، که سیاست و امکانات [در اختیار آن] را معین خواهند کرد» (ص ۲۵). این البته خواست درازمدت «حزب سوسیالیست» است. در کوتاه مدت، باید بر علیه قوانین غیر عادلانه، و با استفاده از روش ورشکسته «گاندی» (۷)، «مبارزه» کرد. قوانینی را که حزب محافظه کار به تصویب رسانده حمله ای بر حقوق دموکراتیک ما برای مبارزه بر علیه نابرابری و بی عدالتی هستند. در کمپین [علیه] «مالیات سرانه» (Poll Tax) «حزب سوسیالیست» از طریق «نافرمانی مدنی توده ای» بر علیه قانونی غیر عادلانه مبارزه کرد و پیروز شد (ص ۲۵). البته، در اینجا «حزب سوسیالیست» فراموش می کند که مبارزه ای که بر علیه «مالیات سرانه» صورت گرفت جنبش بسیار فرا گیری بود، که در آن خانواده های کارگری ای که طرفدار گروه مشخصی نبودند اکثریت را تشکیل می دادند و انواع و اقسام گروه های آناشیت، تروتسکیست، اتحادیه ای و غیره شرکت داشتند. «حزب سوسیالیست» کل این جنبش را بدون رودریستی به حساب خود می ریزد!

«سوسیالیزم»

بعد از چندین نسل مبارزه های «نافرمانی مدنی» و بعد از چند سال کنترل دموکراتیک دستگاه سرکوب بورژوازی (۱۹۸۱)، ما به دروازه های «بهشت» (۱۹) «سوسیالیزم» این جریان رفرمیستی و فرصت طلب می رسیم. و اگر بعد از این همه سال خورده کاری فراموش کرده ایم که هدف اصلی چیست، می توانیم خاطر نشان باشیم که «تکامل» (۱۹) دهندگان مارکس و لنین این را برای ما می توانند توضیح دهند. «سوسیالیزم به این معنی است که ما مالک و کنترل کننده اجناس و خدمات تولید شده باشیم و آنها را برای بهبود همه استفاده کنیم. این به آن معنی است که حدود ۱۵۰ تا از شرکت ها و مؤسسات مالی اصلی تحت مالکیت عمومی قرار گیرند - با پرداخت غرامت به مالکان سابق آنها در مواردی که این نیاز ثابت شود» (ص ۲۸، تأکید از ما). با اینکه این یک فرمول گنگی است، در آن «حزب سوسیالیست» به روشنی نشان می دهد که مفهوم سوسیالیزم آن چیزی جز اداره کردن نظام سرمایه داری، ولی به طوری که از بدترین جوانب آن کاسته شود، نیست.

نکته جالبی که در مورد شرکت هایی که «حزب سوسیالیست» تحت «مالکیت عمومی» قرار خواهد داد نباید فراموش کنیم مسئله تعداد آنها است. به دلیلی که فقط این «تکامل» (۱) دهندگان مارکس و لنین می دانند، این رقم کمتر شده است: تنها راه این که اکثریت [جمعیت] عموم جامعه را بگردانند این است که انحصارات بزرگ را ملی کنیم. ۲۰ تا از آنها ۸۰ درصد اقتصاد بریتانیا را کنترل می کنند. آنها می بایست از طریق نمایندگان منتخب اتحادیه ها در این شرکت ها، «کنفدراسیون اتحادیه ها» و دولت به طور دموکراتیک گردانده شوند (۱۸). پس کنترل بزرگترین انحصارات از سوی نمایندگان منتخب اتحادیه ها و نمایندگان دولت سرمایه داری (۱) خود «سوسیالیزم» است! ولی فعلاً این «حزب سوسیالیست» می بایست زود بجنبند، چونکه اگر هر هفت سال «انتورسین های» (۱۹) این جریان تعداد انحصارات اصلی را ۵۰ تا کاهش دهند، به حساب ما، اگر این «سوسیالیزم» بعد از سال ۲۰۱۸ ایجاد شود دیگر نیازی برای ملی کردن انحصارات وجود نخواهد بود!

حال برایمان روشن است که «سوسیالیزم» «حزب سوسیالیست» نیازی به مفاهیمی مانند دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا ندارد. «سوسیالیزم» که یک ضرب، و در طول یک شب می تواند بوجود آید، دیگر نه به اعتصاب عمومی، نه قیام مسلحانه و نه شوراها نیازی دارد، چونکه قدرت سیاسی همواره در دست طبقه سرمایه دار خواهد ماند!

در پایان این ارزیابی کوتاه از مواضع «حزب سوسیالیست» و «کمیت» ما می بایست به یکی از مهمترین مسائل سیاسی در بریتانیا، که به دلیل گندیدگی سیاسی این جریان در این بیانیه نیامده، بپردازیم.

مسئله ایرلند: آنچه که در برنامه «حزب سوسیالیست» نیامده است!

بیش از ۷۵ سال پیش، پس از مبارزه طولانی طبقه کارگر و نیروهای ناسیونالیست ایرلند، امپریالیزم بریتانیا بالاخره به استقلال ایرلند «رضایت» داد. ولی در دل این حرکت امپریالیزم بریتانیا نطفه نوع جدیدی از استثمار را نهاد. با اینکه ارتش و نهادهای اشغالی خود را از استان در جنوب ایرلند بیرون کشید، ولی شش استان در شمال شرقی را به عنوان

مکتب فرانکفورت و یورگن هابرماس نگرش عقلی سازی و رهایی

حمید حمید

بخش اول: گذران تاریخی و

اندیشه‌های مشخص

(ادامه از شماره قبل)

III

هربرت مارکوزه چنانکه پیشتر به اشاره گفتم، نماینده سرآمد «مکتب فرانکفورت» در دوران پر آوازه‌ی آن مکتب به شماره می‌آمد. او در جریان ناسازی‌های اجتماعی و انقلابی آلمان در سال ۱۹۱۸، برای مدتی به جناح چپ سوسیال دمکراسی پیوست و پس از اتمام تحصیلات خود در فلسفه در سال ۱۹۲۲ در دانشگاه‌های برلین و فرایبورگ، در سال ۱۹۲۷ بدانشیاری هایدگر فیلسوف وجودگرای آلمان برگزیده شد. مارکوزه حتی پیش از پیوستن به «مکتب فرانکفورت» با ابتناء بر اندیشه‌های هایدگر و هوسرل، کوشش ویژه‌ای را در جهت بازنگری به فلسفه‌ی مارکسیستی به عمل آورده بود. در «یادداشت‌هایی درباره‌ی پدیده شناسی ماتریالیسم تاریخی» که از آثار اولیه‌ی مارکوزه بشمار می‌آید و همچنین در «در باب فلسفه‌ی مشخص» او برای نخستین بار در تاریخ فلسفه‌ی بورژوازی شاهد کوشش‌هایی می‌توان بود که او در جهت وحدت‌بخشی بین آرا هایدگر و مارکس به عمل آورده است. نخستین از دو اثری که نام بردم به بررسی «هستی و زمان» هایدگر اختصاص دارد. مارکوزه با نقد، تعبیر قدرگرایانه و مکانیستی ماتریالیسم تاریخی، فلسفه‌ی تاریخ مارکسیستی را به عنوان نگرشی در باب امکان تاریخی عمل رادیکال توجیه کرد که هدف آن آزادسازی به قصد ایجاد یک موجود انسانی کامل و واقعیت ضروری جدید است. در چنین تفسیری از فلسفه‌ی مارکسیستی تاریخ، عامل عمده‌ی متحقق سازی چنان واقعیت جدیدی، شخص اجتماعی آگاه تلقی می‌شد که حوزه‌ی فعالیتش تاریخ بود. به باور مارکوزه تاریخ عمده‌ترین مقوله‌ی وجود انسان تصور می‌گردد. (۹) تأکید «رادیکال» بر جنبه‌ی

فعال ذهنی در «یادداشتها» با نفی عملی جنبه‌ی عینی و قانونمند تحول اجتماعی - تاریخی ترکیب شده بود. در آن اثر نگرش ماتریالیسم تاریخی یا تفسیری ایدئالیستی ذهنی که بنا بر آن تاریخ نتیجه‌ی غایت‌مندی انسان بطور کلی و نه انسانیت تاریخی مشخص است تعویض شده و شی به مثابه محصول عمل به «شی به مثابه محصول ذهن» تعبیر شده بود. جز اینها از سوی مارکوزه تاریخ عینی به عنوان نتیجه‌ی تعمیمات ذهنی و رویه قانونمندگرایانه‌ی عینی به تظاهر «بیگانگی» و مجسم‌سازی «خارجیت یافتگی، شی شدگی و بیگانگی» تغییر شکل داده شده بود.

مارکوزه در سالهای بین ۳۲-۱۹۲۸ با طرح نظریه‌اش دایر بر «نفی حال» که در حقیقت دنباله‌گیری «دیالکتیک منفی» آدورنو بود، بازنگری در مارکسیسم را به مرحله‌ی تازه‌ای کشانید. بنا به اعتراف او و آدورنو قصد آنها از «نفی» آن بود تا نگرش انقلاب سوسیالیست پرولتری را با مفهومی وجودگرایانه از «نفی تاریخ» که در حقیقت موید طغیان خرده بورژوازی روشنفکران علیه سرمایه‌داری انحصاری بود تعویض کنند. واقعیت اینکه «طغیان»ی که بدین گونه از سوی روشنفکران غرب تظاهر می‌یافت، بیش از آنکه متوجه سرمایه‌ی انحصاری باشد، طغیانی علیه سرشت اجتماعی تولید بطور کلی بود. مارکوزه خود تصریح می‌کرد که پدیده شناسی دیالکتیکی و نه دیالکتیک ماتریالیستی، باید بعنوان روش تحقیق ذهنیت آگاهی در تاریخ، بخدمت گرفته شود.

بازنگری مارکوزه نسبت به مارکسیسم، در اثر او بنام «منابع جدید برای بنیاد ماتریالیسم تاریخی: تفسیرهایی از دستنوشته‌های تازه‌یاب مارکس» قوام لازم خود را یافت. فیلسوف مارکسیست آلمانی اشتیعی گروالد در اثرش بنام «راه سوم» نقد جانبداری از این اثر مارکوزه بعمل آورد. مارکوزه ضمن رجوع به «دستنوشته‌های

اقتصادی - اجتماعی» مارکس که بتازگی انتشار یافته بود مقوله‌ی «فلسفه‌ی مارکسیسم» را در پرتو این اثر اولیه‌ی مارکس مورد رسیدگی و توجه قرار داد. اما واقعیت اینکه او با تحریف این اثر، در پی آن برآمد تا رویکردی انتزاعی - انسانشناختی و وجودگرایانه را جانشین تحلیل طبقاتی سازد و تضادهای جامعه‌ی سرمایه‌داری را به مقوله‌ی «از خود بیگانگی» تحویل کند. بخوبی می‌توان نشان داد که حتی آثار اولیه‌ی مارکوزه که متضمن تفسیری وجودشناسانه از فلسفه‌ی مارکسیستی بود، عملاً در چهارچوب ایدئولوژیک «مکتب فرانکفورت» سامانه یافته بودند.

از جمله تأثیرات فکری که اندیشه‌ی «مکتب فرانکفورت» را از همان آغاز زیر نفوذ داشتند، فرویدگرایی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. فرویدگرایی طی سالهای ۳۰-۱۹۲۰ کل نگرش «مکتب فرانکفورت» را قالبندی کرد. از میان اعضای برجسته‌ی این مکتب، اریک فروم عامل نفوذ فرویدگرایی در «نگرش انتقادی» فرانکفورت بود. فروم بعنوان یک روانکاوی طی زمانی دهه‌های ۱۹۲۰ در برلین بکار اشتغال داشت. او پس از مهاجرت به ایالات متحده‌ی آمریکا، مکتب آمریکایی نوافرویدگرایی را با همکاری کارن هورنای پایه‌گذاری کرد. از آرای عمده‌ی این جریان ازسوی مارکسیستهای آمریکای نقدهای متعددی بعمل آمده است. آنچه من در این فرصت علاقمند به انجام آم، پرداختن به جنبه‌هایی از مفهوم نوافرویدی است که بعنوان بخشی از تسلیحات «مکتب فرانکفورت» بخدمت گرفته شد. آنچه را که مکتب فرانکفورت در اقبال از فروید انجام داد، نوعی بازاندیشی به اصول فرویدی روانشناسی بود. برای نمونه مارکوزه در سخنرانی‌اش در باب نگرش فروید که در مدرسه‌ی روانکاوی واشنگتن و طی سالهای ۵۲-۱۹۵۱ ایراد کرد و جز آن در کتابش بنام «شیدایی و تمدن: تحقیق فلسفی درباره‌ی فروید» که بر اساس آن

سخنرانیها فراهم آمده است تکرار گردید، با پاره‌ای از اندیشه‌های نوفرویدی به جدال پرداخت (۱۰). در آثار هابرماس نیز وجه تعبیر متفاوتی از روانشناسانه کردن ماتریالیسم تاریخی بعمل آمده است.

بطور کلی فرضیه‌های فرویدگرایی یا نوفرویدگرایی را که توسط «مکتب فرانکفورت» مورد استفاده قرار گرفت می‌توان بدین صورت تدوین کرد:

۱- ماتریالیسم تاریخی قادر به ارائه‌ی تبیین مطلوب از رفتار فرد انسانی نیست و لذا نیازمند آن است تا با اندیشه‌های فرویدی ضمیمه شود. بنابراین «اندیشه»ها بدانگونه که مارکوزه آنها را تفسیر می‌کند، مبارزه‌ی مستمر غرایز اساسی و بیش از همه شور حیاتی و میل به مرگ در قلمرو نیمه آگاه رفتار انسانی انجام می‌گیرد. اما انسانها در مبارزه‌ی خود با محیط طبیعی و اجتماعی به برگزشتن و تصعید و سپس تغییر شکل بخشیدن به غرایز و انگیزه‌های نیمه آگاه خود واداشته می‌شوند و با «اصل واقعیت» خود را هدایت می‌کنند.

۲- ارضا نامحدود خواستهای پیشین غریزی برای لذت، برای حیات اجتماعی انسانها خطرناک است. بنابراین بر آنهاست تا «اصل لذت» را به تبعیت از «اصل واقعیت» وادار سازند. معنای این سخن این است که انسانها منطبق با شرایط اجتماعی «واقعی» امر ارضا نیازهای خویش را محدود و متغیر می‌سازند.

۳- نیازهای انسانها [افراد] جای خویش را به نیازهای فرهنگی که فرد را تابع جامعه می‌سازد می‌بخشد.

۴- اما در نتیجه عقل، آگاهی و حافظه و توانایی برای تدارک احکام و ارزیابی‌ها، از وضع انجام یک تبیین آزاد خودآگاهی به وسیله‌ای برای سرکوب، بمنظور بازداشت فرد تغییر داده می‌شود.

در بررسی مارکوزه که در عین حال مشخصه «مکتب فرانکفورت» در دهه‌های ۱۹۶۰ نیز بود، «اصل واقعیت» به اصل «کارآیی تولیدی» یا کارآیی تولیدی اقتصادی در شرایط جامعه‌ی صنعتی پیشرفته تغییر شکل یافت. بدین طریق ماهیت طبقاتی سرمایه‌داری انحصاری دولتی زیر سرپوش گذاشته شد و کار اجتماعی به مرجع مقاومت ناپذیر

برده سازی انسان تغییر شکل یافت. مقوله «بیگانگی» بار دیگر از مضمون مشخص تاریخی‌اش بازداشته شد و موضوع تفسیر مجرد انسانشناختی روانشناسانه شده قرار گرفت. زیست‌شناسی‌گرایی روان به روانشناسانه‌سازی فرویدی امر اجتماعی و انسانشناسانه‌سازی ماتریالیسم تاریخی ضمیمه گردید.

لازم به یادآوری است که کوشش در جهت «منضم» سازی مارکسیسم با فرویدگرایی که مشخصه‌ی دوران شکلگیری «مکتب فرانکفورت» بود، ویژگی تام و تمام آن مکتب نبود. برای مثال، در همان دوران جدالی تند در صفحات «زیر درفش مارکسیسم» علیه پاره‌ای تلاشها که بر سر بازنگری در مارکسیسم با توجه به گرایش فرویدی در گرفته بود، «ویلهلم رایش» که در سال ۱۹۲۹ در همان نشریه مقاله‌ی خود با نام «ماتریالیسم دیالکتیک و روانکاری» را انتشار داد، رویکرد بنحو افراطی چپ روانه‌ای را نسبت به این بازنگری بعمل آورد. شگفت آنکه «رایش» که برای چند صباحی به حزب کمونیست آلمان پیوسته بود، بعدها کوشید تا تأثیر فراگیر و شیوع ایدئولوژی فاشیسم در آلمان را با کمک روایت خاصی از فرویدگرایی تفسیر کند. او بعنوان پیش شرط غلبه‌ی فاشیسم و پیروزی انقلاب سوسیالیستی به موعظه «انقلاب جنسی پرولتاریایی» پرداخت که بیاور او کار را از سیطره‌ی اخلاق بورژوازی و از سلطه‌ی آگاهی بورژوازی رها خواهد ساخت. رایش پس از اخراج از حزب کمونیست به جانب تشکیلات تروتسکیستی کشیده شد و پس از مهاجرت به ایالات متحده، نهضت انقلابی را رها کرد و زندگی خویش را به اتهام خلافهای جنسی در زندان آمریکا به پایان آورد.

نفوذ دیگری که به روشنی خط اندیشه‌ی «مکتب فرانکفورت» را راستا و سمت می‌بخشید دیالکتیک هگلی بود. نمایه‌های چنین تأثیری را در پایان نامه‌ی دکتر مارکوزه، یعنی «وجودشناسی هگل و نگرش تاریخت» و اثر دیگرش «عقل و انقلاب» می‌توان یافت. من بدون آنکه نقد خاصی از این آثار به عمل آورم تنها به آن فرضهای اساسی‌ای اشاره می‌کنم که نقش معینی در شکلبندی «مکتب فرانکفورت» ایفا کردند. در این باب بیش از همه باید به تعبیر ایدئالستی ذهنی‌ای که از دیالکتیک عین و

ذهن متأثر از هگل به عمل آمد و به جانشین‌سازی نوعی تعبیر از دیالکتیک هگل به جای ماتریالیسم دیالکتیک مارکس اشاره کرد. در این رابطه ضمن معارضه با اندیشه‌های مارکس و با رجوع به هگل هر نوع عینیت و جسمیت بخشی انسان از «نیروهای ذاتی» خود بعنوان یک بیگانگی اجتناب ناپذیر تعبیر شد. «نفی مشخص» هگلی و مفهوم ساده‌گرایی دیالکتیکی قانون نفی با باصطلاح «نفی مطلق رادیکال» یعنی دیالکتیک منفی تعویض گردید (۱۱).

تأثیر مشخص دیگری که بر شکلبندی «مکتب فرانکفورت» مؤثر افتاد از طریق «کارل کُرش»، بویژه «مارکسیسم و فلسفه» و «تاریخ و آگاهی طبقاتی» اثر «لوکاچ» اعمال گردید. تعبیر ویژه‌ای که این دو تن از فلسفه‌ی هگل بعمل می‌آورند از نفوذهای جدی هگلی بر اندیشه‌ی «مکتب فرانکفورت» بود. برای کرش امحا فلسفه موضوعی کلیدی تلقی می‌شد، زیرا بیاور او فلسفه ایدئولوژی است و ایدئولوژی آگاهی کاذب است. بنابراین در روند ایجاد جامعه‌ی کمونیستی بیاور او همه‌ی انواع آگاهیهای کاذب باید برانداخته شده استعلا بیابند. علاوه بر اینها او چنین می‌اندیشید که در این مرحله از روند تاریخی، مارکسیسم هنوز عهده‌دار نقد جامعه‌ی بورژوازی به عنوان یک «کل» و الفا این جامعه بدون تقلیل دادن خود در حد یک علم خاص جامعه‌شناختی جامعه است. و اما برای لوکاچ موضوع عمده فهم روش دیالکتیکی بود که عمدتاً از نحوه‌ی رویکرد او به فلسفه‌ی هگل و بخصوص از نفی دیالکتیک طبیعت و اثبات اینهمانی هستی و اندیشه نتیجه می‌شد. بیاور لوکاچ تنها «کل» و تمامیت واجد قدر واقعی است و «جزئی» عینیت یافته همه‌گاه صرف تظاهر بیگانه شده و در عین حال تحریف شده‌ی این تمامیت است.

اگر لوکاچ بعدها آثار و آرا اولیه‌ی خویش را مورد انتقاد و تجدیدنظر قرار داد و آنها را مراحل انتقالی از هگل‌گرایی به مارکسیسم نامید (۱۲)، ولی از تأثیر آن آرا که بنحو شگفتی با آرا هورکهایمر، آدورنو، مارکوزه و هابرماس تنیده شدند نمی‌توان غافل ماند.

ادامه دارد

اسناد تاریخی دهه بیست

مسئله عملی در این زمینه خصوصا در اواخر عمر «محمد» ظهور کرد. زمانی که او به رهبر سیاسی توده های عرب تبدیل شده بود، او می بایست هر چه بیشتر دست به سازش بزند و اصول مذهب انتزاعی را با وضع موجود وفق دهد. برای مثال زمانی که قصد جلب طوایف مستقل عرب را داشت، بسیاری از روش های آنها را به رسمیت شناخت. البته او نتوانست کاملا با روابط اجتماعی ماقبل خود قطع رابطه کند، و فقط آن بخشی از سلوک و عادات را، که مانعی بر سر راه حاکمیت قانون های الهی و اتحاد طوایف گوناگون بود، از طریق مضمون های توده ای و جهانشمول در کتاب قرآن جایگزین کرد تا بتواند به هدف خود یعنی یک حکومت متمرکز دست پیدا کند. او با تمام نیروی درایت رهبری و سازماندهی خود مبارزه می کرد، و غالبا در مبارزه پیروز می شد. برای رسیدن به هدف از کاربرد شمشیر نیز دریغ نمی ورزید. هموطنان او، یعنی بازرگانان مکه، که متوجه اهدافش در زمینه گسترش روابط تجاری نشده، از محبوبیت او در بین مردم به هراس افتاده بودند، بر علیه او برخاستند (۶۱۲ میلادی). محمد به مدینه گریخت، و با کمک طوایف دیگر عرب مکان را سرکوب کرده، به اطاعت واداشت. محمد برای جلب حمایت طبقات فقیر، که در آن زمان به آنان متکی بود، سخنانش بر ضد ثروتمندان ایراد داشت. و آنها را گناهکار خواند، و برای جلوگیری از اصراف قانون زکات را به نفع فقرا اجباری کرد. بعدها زمانی که طبقه تجار به رهبری او گردن نهاده، در جهت حفظ منافع آنها کعبه و مکه را به مرکز تجاری و مذهبی جهان اسلام بدل کرد. تنها را از مکه بیرون ریخت و فقط سنگ ابراهیم «حجر الاسود» را محفوظ داشت، و زیارت مکه را حداقل یکبار برای هر مومنی اجباری دانست. این عمل منافع تجار عرب را تأمین می کرد، و موجبی برای اتحاد فرهنگی و مذهبی مسلمانان شد.

با ایجاد یک مرکز یکتای اسلامی محمد امیدوار بود که تمام امت اسلام را به نام مذهب در یک جامعه مدنی (کذا) واحد گرد آورد. او می گفت: به رحمت خداوندی همگی برادر خواهیم شد و یک جامعه واحد به وجود خواهیم آورد.

در حکومت عثمان جمع آوری، بازرینی و نگارش وحی ها، افکار، و تصمیمات محمد، که در زمان حیات او بر روی پوست، پاپیروس و سنگ نوشته شده بود، و همچنین در بیشتر اوقات در حافظه افراد نقش بسته بود، عملی شد. نسخه های مخدوش و یا غلط نابود شدند. این چنین بود که مجموعه ای تحت «قرآن»، که اساس دین اسلام است، (سال ۳۰ ه. ق. ۶۵۰ میلادی) ظهور کرد، و امروز بدون تغییر در دسترس ماست.

«قرآن» تمام قانونهای پایه ای را، که به کلیه شئون زندگی مسلمانان مربوط می شود، در خود دارد. قانون های مذهبی، مدنی، جزایی، مقرات سیاسی، اداری، اقتصادی و همچنین قانون های زندگی خصوصی و اجتماعی. و در یک کلام، آنچه که به سازماندهی و حکومت بر مردم در تمام حیطه های قانون گذاری بر می گردد، را شامل می شود. اما چون تمام این قانونها در مورد عربستان در یک محدوده زمانی خاص وضع شده بودند، بعدها موجب تفسیرهای گوناگون شدند. تعداد این تفسیرها آنچنان زیاد است، که طبق گفته «ویل»، فهرست آنها خود به اندازه یک کتاب است. در تنها کتابخانه طرابلس در سوریه امروز در شمال لبنان است بیش از ۲۰۰۰۰ تفسیر وجود دارد.

قرآن با اتکا به پیش بینی تقدیر امت توسط خدا، عملا آزادی اندیشه را از انسان سلب کرده است. خداوند مجازات شدیدی بر ضد کافران در نظر می گیرد!

منزلگاه شما آتش خواهد بود و برای همیشه در آنجا خواهید ماند. در اینجا پیامبر به صورت قابل فهمی برای جاهلان دوران خود نقطه نظر مجازات گناهان و قصاصات آخرین را طرح می کند. لکن محمد اساسا به توضیح و تشریح زندگی در جهان دیگر پرداخته است. در مورد بهشت او هیچ چیز را از قلم نیانداخته است، تخیل عنان گسیخته ی او آنچنان بهشت را جذاب و قابل فهم توصیف کرد که موفقیت دین جدید را تضمین می کند. در بهشت فرد مومن تمام آن چیزهایی را می یابد که در صحرائ وحشی، در فقر و کمبودهای آن هرگز نداشته است. و فقط در رویاهای خود می بیند. فرد ثروتمند هم چند برابر آنچه در روی زمین صاحب است در بهشت خواهد یافت.

گرمای طاقت فرسای عربستان آرزوی یک باغ مشجر را به صورت رویا در می آورد. بهشت بمشابه یک باغ بزرگ توصیف می شود که بسیار مجلل است. آرزوی آذوقه ی کافی و مستمر به صورت غذاهای لذیذ و بهترین شراب ها در بهشت تحقق می یابد. اعراب رنگ های تند و لباس های براق را دوست دارند. در بهشت لباس های براق از ابرایش نازک و معلو از سنگ های گرانبه، مروارید و الماس و تاج های زرین مزین به سنگ های قیمتی انتظارشان را میکشند. اعراب از کار طاقت فرسا بیزارند، و برای کار خود به خرید و به کار گماردگان می پردازند. بهشت به آنان صد برده و مستخدم میدهد. بردگان تمام امیال آنان را بر می آورند، غذایشان می دهند و آنان را لباس می

اسلام و پان اسلامیزم

آوتیس سلطانزاده

مبارزه ای که برای آزادی ملی در تمام کشورهای تحت سلطه در حال وقوع است و روز به روز ابعاد گسترده تری می یابد، برای رهبران مسلمان به مبارزه اسلام علیه اقتدار کفار بدل شده است. برخی از کانون های اسلامی به فکر ایجاد یک دولت یک پارچه و یکتای اسلامی افتاده اند، و بدین لحاظ تنفر عمیق خود را از سرمایه داری اروپا، که مخالف جدی تشکیل دولتی با قوانین الهی است پنهان نمی دارند. در نتیجه این جنبش علیه حاکمیت جهانی سرمایه داری سمت یافته، از این بابت به جنبش رهایی بخش ملی کشورهای تحت سلطه یاری می رساند، با وجود این که اهداف آن عمیقا ارتجاعی است. قبل از جنگ از میان ۲۵۰ تا ۲۶۰ میلیون مسلمان، فقط ۳۷ میلیون در کشورهایی با استقلال سیاسی زندگی می کردند. و باقی، یعنی حدود ۹۰٪ مسلمانان، ساکن کشورهای بودند که تحت نفوذ مستقیم دول سرمایه داری اروپا قرار داشتند. اکنون در صد این نیرو رو به افزایش است، و میتواند به مثابه محرک انقلابی مهمی در نظر گرفته شود. قبل از جنگ، انگلستان به تنهایی ۹۵ میلیون نفر از مسلمانان را تحت کنترل خود داشت که ۶۲۴۸۵۹۸ نفر آنها در هند زندگی می کردند. بعد از انگلستان، نوبت دولت هلند بود، که ۲۴ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر مسلمان در مستعمره های شرقی آن می زیستند. در ترکیب اتحاد شوروی سوسیالیستی، چندین جمهوری خودمختار مسلمان با حدود ۲۰ میلیون نفر جمعیت وجود دارد. بقیه نیز در کشورهای تحت انقیاد فرانسه و ایتالیا می زیند.

امپریوتوری چین، که کشوری غیر مسلمان است، بین ۵ تا ۱۰ میلیون نفر مسلمان را در خود جای داده است. تفکر پان اسلامیزم خواهان تجمع کلیه مسلمانان به زیر پرچم واحد خلیفه به مثابه جانشین پیامبر است، که باید زندگی معنوی و مادی کشورهای اسلامی را تحت حکومت خود داشته باشد.

اسلام در قرن هفتم میلادی در عربستان متولد شد. از این تاریخ به بعد عربستان به مرکز فتوحات سرزمین های وسیع و اقوام مختلف آن بدل گردید. تفکر مذهبی، محوری برای اتحاد قبایل چادرنشین این منطقه شد. در عین حال این اتحاد تازه و ناپایدار می نمود، زیرا نزد اعراب بت پرست مذهب نقش ثانوی ایفا می کرد.

انکشاف روابط اقتصادی، ایجاد یک قدرت متمرکز دولتی را می طلبید. زندگی روزمره اثبات می کرد که می بایست برای رسیدن به این هدف یک برنامه جدید مذهبی طرح شود، برنامه ای که خطوط زندگی اجتماعی افرادی را، که این مذهب برای آنان ترویج می شد، در برگرفته، قادر به پیچ کلیه نیروهای اجتماعی در حال انکشاف باشد. فکر ایجاد چنین دینی در سر «محمد» قریشی پا گرفت. «محمد» از سن ۱۲ سالگی همراه عموی خود در کاروان های تجاری بازارهای یمن و سوریه و بین النهرین سفر می کرد. با آدم های جدید آشنا می شد، زندگی نوی را تجربه میکرد، و با عقاید مذهبی نوی آشنا می شد. این جوان حساس که هرگز به مدرسه نرفت، و احتمالا خواندن نیز نمی دانست، بعدها می بایست به ناجی کشور خود، که در اوضاع و احوال بسیار دشواری بود، بدل گردد. در اصل اخلاقی که به مثابه پایه های دین جدید توسط محمد مطرح شد، در مقایسه با بت پرستی خشن و بی قانون اعراب، قدم بزرگی به جلو بود.

برای جایگزینی غریزه انتقام و جدایی طوایف گوناگون از یکدیگر، اسلام همبستگی، برابری، شکیبایی و مهربانی را قرار داد. جنبه مترقی اسلام نیز در همین نکته نهفته است. اوضاع مادی، که موجب پیدایش مذهب جدید شد، خود عامل مهمی در انکشاف آتی آن بود. عقاید انتزاعی نمی توانستند موجب ایجاد و حمایت از یک دولت متمرکز قوی شوند. لازم بود که قانون های مشخصی تدوین شوند که، از طرفی راهنمای خطوط اساسی زندگی اجتماعی باشند، و از طرف دیگر، با سطح زندگی و آگاهی توده های مردم نیز خوانایی داشته باشند. بدین ترتیب، در حکومت جدید، رابطه نزدیکی بین نظریات انتزاعی و قانونهای مادی زندگی مردم به وجود آمد؛ نظریات انتزاعی جنبه اجبار به قانونهای زندگی می داد، که به نوبه خود نه تنها برای مردم بسیار قابل فهم و متناسب با عادات آنها بود. بلکه موجب تقویت اعتقاد به روحانیت و مبدا ماورا الطبیعه چنین افکاری نیز می شد.

خدای یکتا و توانا با بهشت و جهنم خود به این خاطر وجود داشت که توانسته بود پیامبری منادی چنین قانون های خوب و جهانشمولی نازل آورد.

در قصرهای مسلمانان آنچنان زندگی دلپذیری گذارنده می شد که تقریباً در تاریخ سابقه نداشته است.

نگهداری قصر مامون عباسی هفتاد هزار فرانک در سال خرج بر می داشت. خادمان قصر ۱۳۰۰۰ تن بودند که ۳۷۰۰ نفر آنان برده و ۶۳۰۰ زن حرم بودند. در قصر مقتدر عباسی ۱۱ هزار خواجه وجود داشت. زمانی که مقتدر امپراتور بیزانس را به حضور پذیرفت از ۱۲۰۰۰ قطعه پارچه ابریشمی مزین به طلا استفاده شد. برای ساختمان مسجدها نیز خرج می شد. در تمام شهرها مسجد هائی می ساختند که زمینه ی تجملی آن با حالت مذهبی کلیسای مسیحی برابری میکرد، شهر بصره به خاطر مسجدهایش گنبد اسلام نام گرفته بود.

پانصد هزار نفر جمعیت شهر «کردویا» در زمان خلافت «عبدالرحمن سوم» از ۳ هزار مسجد و سیصد حمام عمومی بهره مند شدند. سخاوت خلفا موجبی برای رقابت اطرافیان ایشان، یعنی شاهزادگان و صاحب منصبان بلند پایه بود، که به حفر چاه آب، کاروانسرا و آبراه می پرداختند. «بنی امیه» بیمارستان های عظیمی در دمشق بر پا داشتند در زمان خلافت مقتدر، تمام بیمارستان های شهر بغداد تحت نظارت یک پزشک مسیحی اداره می شد. مقتدر شخصا هزینه احداث بیمارستان جدید را به عهده گرفت. در دوران طلایی اسلام تحت فشار طبقه ی بازرگان، به نگهداری و احداث راه و آبراه توجه بسیاری شد. این عمل خود زمینه ی رونق کشاورزی و تجارت را فراهم آورد.

زمین های لم یزرع توسط کانال های آب به آبادی های کشت شده بدل شدند. در «سیسل» توجه زیادی به کشت زیتون، پنبه و نیشکر می شد. در اسپانیا دشتهای «قرنطه»، «مورچیا» و «والنسیا» آنچنان از امکانات برخوردار بودند که انواع و اقسام فراآورده ها به دست می آمد.

تجملاتی که در قصرها رواج داشته زمینه ی انکشاف انواع حرف و هنرها را فراهم آورد. از دوران ساسانی صنعت ابریشم در ایران بسیار پیشرفته بود، و در دوران خلفا نیز انکشاف چشمگیری یافت. بغداد اولین شهر دنیا، در بافندگی پارچه های ابریشمین شد. مناطق شرقی قلمرو خلفا به غیر از پارچه های ابریشمین، پارچه های پشمین و نخی نیز می بافند.

آسیای غربی در زمینه ی فراآوردهای چرمی و کتانی شهرت داشت. در سوریه صنعت شیشه، در مصر صنعت کاغذ رواج فراوان داشت. از قرن سوم هجری به بعد، کاغذهائی که در شرق از پنبه درست می شد، رقابت با کاغذهای گرانقیمت مصر را آغاز کرد. در این دوران تجارت کاغذ بسیار رواج داشت. قرن ها غرب از کاغذهائی که در شرق مسلمان ساخته می شد استفاده میکرد. ایران خصوصاً در زمینه فراآورده های فلزی، ابزار جنگی، و تربیتی شهرت به سزائی داشت.

در اسپانیا تحت حکومت بنی امیه، تجارت ابعاد گسترده تری از شرق گرفته بود. گمرک ورودی - خروجی کالا در دوران شکوفائی اسلام مهمترین بخش درآمد دولتی را تشکیل می داد. در زمان «عبدالرحمن سوم» ثروت آنچنان گسترش یافته بود که به گفته ی «گائوری» هیچ مسلمان پیاده راه نمی رفت، جهان در حاکمیت خداست و او آترا به خادمان خود ارزانی داشته است. از قرار معلوم، خادمان خدا اشرافیت عرب و مفسران کتابهای مقدس بودند. در کنار این قصرهای خیره کننده، تعداد بی شماری کلیه های گلین بود که فقر گرسنگی در آنها فرمان می راند. تقریباً تمام صنعت این زمان در جهت ارضای خواستههای بوالهوسانه ی طبقات حاکم به کار افتاده بود و هرگز به بر آوردن نیازهای توده ی وسیع مردم در نظر گرفته نمی شد.

در کنار این تجملات بی حد و حصر و فقر دهشتناک، جنگهای داخلی برای تاج و تخت خلیفه ابعاد گسترده داشت. بعد از قتل خونین خلیفه چهارم علی و جانشینانش (۶۸۰ میلادی)، سلطنت به خلفای بنی امیه رسید. که برای انشعاب در اسلام از هیچ کاری رو گردان نبودند. پس از کشتار کریلا، شهرهای مذهبی علیه سیاست خشن بنی امیه قیام کردند، که با سرکوب وحشیانه و غارت ارتش سوریه مواجه شدند، به گونه ای که طی آن مسجد پیامبر در مدینه به اصطیل تبدیل شد. خلفای بنی امیه مذهب را به مسخره می گرفتند و حتی یکی از آنان زیارت قبر پیامبر را ممنوع کرده بود. «ولای دوم» کار را به آنجا رساند که بکی از مشقوه های خود را به جای خویش به نماز جماعت فرستاد. او از قرآن به عنوان هدف تیراندازی استفاده می کرد.

در چنین اوضاع و احوالی طبیعی بود که صاحب منصبان اسلام برای تصاحب تاج و تخت خلیفه به هر کاری دست بزنند. در اتاق های این قصرهای حیرت انگیز قتل و دسیسه امری عادلی شده بود. بعد از خلفای صدر اسلام، (در سنت) فقط چهار جانشین مستقیم وجود داشت، و از ۶۶ خلیفه ی عباسی، تنها شش نفر جانشین مستقیم بودند، بقیه

پوشانند، غذا را در ظروف طلایی و آشامیدنی را در تنگ هائی زرین به پیششان می آوردند. غذا و آشامیدنی در معده ساکنان بهشت از طریق عرق نامرئی هضم می شود. اما بزرگترین خوشبختی فرد مومن در آغوش زنان بهشتی تحقق می یابد. فرد مومن می تواند زنان خود در این دنیا را همراه خود بیاورد. لیکن علاوه بر آنان فرد مومن را هفتاد و دو حوری زیبا با چشمان درخشان انتظار می کشند. این حوریان زیبا و جوان به هیچ روی، نقطه ی ضعف زنان زمینی را نداشته، بلکه تمام محسنات آنان را در خود دارند. حوریان، زیبا رویان چشم سیاه با سینه های گلابین، با سید دندانهای مرویدگونه و مرجانی رنگ، هستند. ما دخترائی در بهشت آفریدیم که از سرشت ویژه ای هستند، و با زنان زمینی قابل مقایسه نیستند، ما به آنان فضیلت بکارت ابدی داده ایم. * حوریان، مجلس به کمر بندهای طلایی و لباس های زمینی اطلسی هستند و بر روی پشنتی ها می لهند. چه پاداش دلپذیری!

برای این که از لذایذ خود بهره مند شوند، مومن با تمام نیروی جسمانی خود به زندگی بهشتی باز می گردند، با نیروی جوانی سی ساله در زمان حیات زمینی و هرگز پیر نمی شوند. آنانی که خواهان تشکیل خانواده هستند صاحبان کودکانی خواهند شد که نه میگیرند و نه فریاد بر می آورند. زندگی مومن در بهشت خالی از هرگونه نگرانی است و در میان جویبارهای شیر و عسل چشمه های شراب و آب زلال، که هم چون یخ سرد است، خواهند زیست. آنان بروی جاده هائی مملو از مرواید، در باغ هائی با درختان سبز که از فرط بار سر خمیده کرده اند، به سیاحت خواهند پرداخت.

برای استراحت و خواب، صاحب قصرهائی با فرش های گرانقیمت بر روی زمین و بر دیوار خواهند بود، و در بسترهای لطیف ابریشمین و لحاف های نو خواهند خوابید. پریان با اوراد الهی گوشه های آنان را نوازش خواهند داد. تمام این تجملات، زنان، اغذیه ی خوب هرگز فرد مومن را خسته نخواهد کرد. این است تصویر خوشبختی در بهشت که به غیر از چادر نشینان دیگران را نیز به اسلام نزدیکتر می کند.

اعتقاد به تقدیر در اسلام مظهر طبقه ی حاکم را به این دین می زند. اسلام بردگی، استبداد و جهل را امری مقدس می نمایاند، و هر گونه گرایش به اعتلای فکری و معنوی را در تطفه خفه میکند. اگر خدا از همان ابتدا انسان را خوب پاید، باهوش یا احمق، زورنگ یا تنبل آفریده باشد، آخر به چه درد می خورد که انسان آموزش ببیند و خود را اعتلا بخشد. خشکمزگی ایکه برای یک هدف معین و برای تقویت شجاعت مومن در جنگ عمل می کند، به مثابه دریچه ی اطمینان در زمان هائی که پیامبر و خلفای جانشین او در معرض خطر قرار می گیرند، مورد استفاده قرار می گیرد. این شیوه ی تفکر با گذشت زمان آرام آرام به یک رکود اجتماعی و تقدیر گرانی محض می انجامد.

بدین ترتیب، اسلام که نخست تحت فشار ضرورت های انکشاف روابط اقتصادی، به صورت یک برنامه ی نو توسط محمد و جانشینانش طرح شد، عاقبت به سرنوشتی گرفتار آمد که مذاهب دیگر بدان دچار شده بودند: یعنی سلطنتی شد در دست طبقات حاکم برای حفظ منافع و حاکمیت ایشان بر کسانی که هیچ نداشتند و تنها فرمانبرداری میکردند. اعراب دوران اول اسلام امکاناتی در اختیار داشتند که حتی طبقات حاکم در دوران امپراتوری روم فاقد آن بودند. آنان اختیار گنج های سه قسمت جهان، فرهنگ بیزانس، ایرانی، و ویزیگوت را داشتند، و خیلی زود به زندگی جدید خود عادت کردند. فقط اولین نسل حاکمان با حالتی از وحشت در مقابل ثروتهای جهان، که خداوند برای مومنان فرستاده بود، مقاومت کردند. (نظیر عمر)

در شهرهای اصلی ساختمان کاخ های اعجاب انگیز آغاز شد. به قول «کرمر»: «قصرخلفا در دمشق از طلا و مرمر برق می زد، کاشی های شگفت انگیز تمام کف و دیوارهای آنها را پوشانده بود. چشمه های دائمی و گیاهان مصنوعی سایه های دلپذیری را به وجود آورده بودند، که همراه با نجوای آب، منادی خواب شیرین می شدند. پیچ های مجلل و درختان سایه دار مامن پرندگان خوش صدا شده بودند. سقف کاخ ها از طلا و نقوش مختلف برق می زد، و اتاق های با شکوه مملو از بردگان خوش لباس بود و در اندرون هم زیباترین زنان دنیا میزیستند».

قصر خلفا در بغداد یک چهارم شهر را اشغال میکرد، و دست کمی از قصر دمشق نداشت. صاحب منصبان و تجار در ساختن قصر و اقامتگاه تابستانی با خلیفه در رقابت بودند. در اسپانیا «عبدالرحمن سوم» دو سوم آمد حکومت را به صرف ساختمان قصرها می رساند. در «کردویا سوئل» در طول سواحل «گوادلکویر» کیلومترها باغ وجود داشت، که در میان آنها ویلا و قصر بنا شده بود.

خرابه های «الحمر» و قصرهای «قرناطه» حاکی از تجمل فرهنگ عرب و اسپانیولی است.

بسیار گویاست.

* به رزمه ی شجاع و با ارزش اسلام مصطفی کمال پاشا، که امیدوارم که ازین پس نیز پیروزی های فراوانی بر دشمنان اسلام به ارمغان بیاورد. بدین ترتیب، این مبارزه در نظر اشرافیت بزرگ مسلمان و روحانیت چیزی جز مبارزه بر ضد دشمنان اسلام نیست. این نکته خصوصا در کنفرانس اسلامی صاحب منصبان در کابل (۲ ژوئن ۱۹۲۰) تاکید شد، که قطعنامه ی زیر را به تصویب رساند: "شرایط صلح ترکیه که خصوصا توسط انگلستان تحمیل شد، یک دست اندازی به دین ماست. هر مسلمانی باید همکاری با دولت بریتانیا را مردود بداند، هر گونه منصب افتخاری را که توسط انگلیسی ها تفویض می شود، به دور افکند، برای بررسی وسایل و راه های مختلف دفاع از اسلام باید کنگره ای در افغانستان متشکل از علما و روحانیون تحت ریاست «امیر امان الله خان» تشکیل شود. باید خلیفه ی اصلی مسلمانان را «سلطان محمد ششم» دانست و پیمان وفاداری به «شریف مکه» را بی اعتبار اعلام داشت. چون گسترش اسلامیت در کمال استقلال منوط به تعهد قدرت سیاسی بدان و دفاع از آن است، تمام مسلمانان باید خواهان استقلال و آزادی قدرت سیاسی باشد."

نظریه ی خلافت با سلسله مراتب روحانیت و همچنین پان اسلامیسم مطمئنا عمیقا ارتجاعی است. اما در اوضاعی که طبقات فوقانی مسلمانان را بر ضد سرمایه داری غرب و درجه اول سلطه ی بریتانیا بسیج می کند، تا حدی نقش انقلابی ایفا می کند، زیرا از هم گسختگی سرمایه داری جهانی را تسریع، پایه های سلطه لندن را سست می کند. زمانی که ناسیونالیست های ترک مرحله ی مبارزه ی خود را بر ضد سلطه ی غارتگران اروپایی پیروزمندانه به اتمام رساندند، کوشیدند برای آزادی کامل خود با الهام از روحانیت ترک کشورهای دیگر اسلامی را نیز در مبارزه بسیج کنند. بدین منظور، "مجمع عمومی ملی" در آنکارا (آوریل ۱۹۲۱) به اتفاق آرا طرح دولت را برای دعوت کنگره ی پان اسلامیسم در آنکارا به تصویب رساند. در این کنگره تصمیم گرفته شد که از تمام نمایندگان جهان اسلامی، از جمله الجزایر و هندوستان، دعوت به عمل آید. به موازات این، انگلستان کنگره ای مشابه در مکه دعوت کرد. اما تمام گرایش های پان اسلامیت با تمام کوشش خود در جهت برقراری خلافت منتج از روح اسلام، طبیعتا بر ضد انگلستان سمت و سو پیدا خواهند کرد. اینجا باید نقطه نظر آن فیلسوف هندی را پذیرفت که می گفت: "من سه دوست دارم، دوست خودم، دوست دوستم، و دشمن دشمنم." انگلستان امروز بزرگترین دشمن انقلاب جهانی است و تمام کسانی که بر ضد بختک سرمایه داری می رزمند، صرفنظر از هدف نهایی آنان، به وظیفه پروتزاری بین المللی برای اتمام کار سلطه ی بورژوازی بین المللی یاری می رسانند.

این مقام را از طریق برآه انداختن سیل خون به دست آوردند. مراد سوم در ترکیه برای از میان برداشتن مدعیان تاج و تخت دستور داد سه برادر خود را خفه کنند و سپس برای آموزش روح آنان زکات داد و جلسات قرائت قرآن به پا داشت. پس از این دفن ها، یکبار برای همیشه اصول، اسلام درباره ی برابری و تقسیم ثروت بین مومنان به فراموشی سپرده شد. خلفا و سپس سلاطین، امرا، حانها، و شیوخ به ابعاد بی شرمه ای می اندوختند و توده های مردم، بالعکس، از سیر کردن شکم خود عاجز بودند. حتی اکنون نیز (۱۹۲۲) صاحب یک چهارم دیم در آسیای مرکزی به عنوان یک مرد ثروتمند شناخته می شود. این اوضاع کاملا از روح شریعت به دور افتاده بود. شریعت را که در جهت تقویت منافع خود بود مورد استفاده قرار دادند و کلیه نکاتی را که با منافع آنان در تضاد قرار میگرفت نفی کردند.

خانههای ترک در مواردی با استفاده از مذهب و پان اسلامیسم مرزهای خود را گسترش داده، به دین منظور به روی آیات قرآن تکیه کردند که دنیا را به دو بخش، اسلام، بنام «دارالاسلام»، و بخش کفار بنام «دارالحرب» تقسیم میکند. بخش اول متعلق به مسلمانان و جایگاه فرزندان مومن است. رهبری «دارالاسلام» باید در دست خلفا باشد. فرق خلیفه و انواع و اقسام سلطنت این است که خلافت تنها شکلی حکومتی است که توسط قانون الهی به رسمیت شناخته شده، یکتا و جهانشمول است، در حالی که اشکال دیگر حکومت اسلامی توسط شریعت به رسمیت شناخته نشده، حتی محکوم نیز شده است.

دو مانع بزرگ در راه اتحاد ۲۵۰ میلیون مسلمان که تحت حکومت سلطانهای ترک بودند بوجود آمد. از یک طرف کشته های فراوانی از امپریالیسم جهانی، که خواهان تسلط بر تمام کشورهای اسلامی آزاد بود و از طرف دیگر، تقویت جنبش ملی تحت رهبری بورژوازی جوان، که در پهنه خاور زمین بزرگ شده، و در زمان جنگ بسیار تقویت شده بود. در ترکیه حتی جوانان ترک فکر پان ترکسم را در مقابل پان اسلامیسم مطرح می کردند. آنان میکوشیدند تمام عوامل اساسی متحد کننده ی عنصر ترک را مستقل از اسلام مطرح کنند. به جای رابطه ی مذهبی، رابطه ی نژادی ترک ها را عنوان می کردند، و خواهان اتحاد ترکهای آناتولی، ایران، قفقاز، روسیه، ترکستان، چین و... تحت امپراتوری ترکیه بودند، که شامل هفتاد میلیون نفر می شد.

قیام اعراب در جنگ جهانی اول تحت رهبری شریف مکه، که با شرکت مستقیم انگلستان همراه بود، موجب جدائی شهرهای مذهبی مکه و مدینه از ترکیه شد. پس از این رویداد جوانان ترک به صورت قاطع تری از ایده ی پان اسلامیسم روی گردان شدند. افزون بر این، جنگ مذهبی (جهاد)، که بر ضد امپریالیست های متفق در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۴ اعلام شد، نتوانست به دنیای اسلام الهام لازم را بدهد، و پرچم سبز پیامبر که این چنین کفار را به لرزه در می آورد هیچ گونه تاثیری باقی نگذاشت. امپریالیستهای انگلیسی که از همه بیشتر از خطر جنگ مذهبی می هراسیدند، با یک محاسبه ی درست از این موضوع کاملا بهره گرفته، «شریف مکه» را که خلیفه ی همه ی مسلمانان بود، تحت حمایت خود به شورش وا داشتند.

البته روشن است که خلافت به این شکل مضحکه هیچ کس را ارضا نمی کرد، زیرا نظریه یک دولت اسلامی یکتا و جهانشمول را که تقریبا توسط سلطان سلیم اول و جانشینان او به وجود آمده بود، از بین می برد. حتی قبل از جنگ یکتائی خلافت با جدا شدن الجزایر، تونس، مصر، سودان، لیبی، ... خدشه دار شد. وضعیت پس از جدائی شریف مکه که استقلال حجاز را اعلام داشت، بدتر شد، و معاهده ی «سور» جنگ صلیبی طولانی سرمایه داری جهانی علیه اسلام را به اوج خود رساند. امروز تکه های سرزمین های اسلامی در مقیاس وسیع توسط امپریالیست های اروپایی اشغال شده اند، و جنبه ی جهانشمول خلافت بار دیگر به پنداری بدل شده است. «دارالاسلام» دوباره به دست کفار افتاده است.

اگر یک بورژوازی مسلمان، خواه در هند، خواه در مصر یا ترکیه، با وجود این که گاهی اوقات چون ناسیونالیست های ترک از سلاح اسلام برای مبارزه ی آزادیبخش ملی بر ضد سرمایه داری غرب سود می جوید، به آن با خونسردی می نگرد. همین امر در مورد اشرافیت مسلمان و روحانیت با رتبه صادق نیست.

«شیخ روزی» افریقائی، امیر امان الله خان افغانی، تحرک بسیاری برای برقراری خلافت به سبک سنتی از خود نشان می دهند. در نظر آنان جنبش ملی در آناتولی به مثابه مبارزه ی اسلام بر ضد یوغ سرمایه داری اروپاست. پیش ازین، در فصل های پیشین این کتاب، مترجم گفتیم که «زنوزی» شخصا در کنگره ی میهن پرستان ترک در ارزروم شرکت جسته، همبستگی کامل خود را با این جنبش از طریق دعوت مسلمانان برای حمایت مسلمانان از آن نشان داده بود. در این مورد نامه ی امیر افغان به مصطفی کمال پاشا



به یاد اولین بنیان گذار حزب کمونیست ایران

شهریور خونین

بگو چگونه بخوانم
که دل بسوزد پاک
بگو چگونه بگویم
ز باغ خون بر خاک
بگو چگونه آتش قلبم را
به یاد آنهمه خون شعله‌نی خیابانی
به یاد آنهمه گل‌های سرخ زندانی
به چار جانب این دشت خون برافروزم سعید سلطان‌پور

شهریور هر سال یادآور کشتار خونین زندانیان سیاسی در ایران است.

در پی شکست رژیم در جنگ ایران و عراق و به زیاده دان افتادن رویاهای «جنگ، جنگ تا پیروزی» و «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی در زندانها سیاسی در زندانها، پیگیری وضعیت زندانیان از طرف خانواده‌هایشان، وضعیت اسفبار اقتصادی، در تعرض بودن مرزهای غربی کشور توسط سازمانهای مسلح و اختلاف نظرهای شدید در داخل حاکمیت بر روی داشتن «صورت مسئله‌ای» بنام زندانی سیاسی در ایران، و همه و همه باعث گردید تا خمینی در مرداد سال ۱۳۶۷ با تعیین هیئتی متشکل از اشراقی (دادستان) پورمهدی (نماینده وزارت اطلاعات) رئیسی (معاون دادستان) نیری (قاضی شرع) حکم می‌نماید تا وضعیت کلیه زندانیان سیاسی اعم از مذهبی مجاهد تا چپ مارکسیست را یکسر نمایند. هیئت مذکور که به «هیئت مرگ» شهرت یافته، با تعیین گروه‌های مشابه دیگر وکیل آنان به دیگر زندانیهای کشور، از اواخر مرداد تا اوایل مهرماه ۱۳۶۷ با تهاجم به زندانها و تشکیل دادگاههای عموماً چند دقیقه‌ای، هزاران زن و مرد آزادیخواه را که تنها جرمشان مخالفت با رژیم بود به جوخه‌های اعدام می‌سپارد و آنجا که جوخه اعدام جوابگوی جنایات نمی‌باشد در نمازخانه‌ها و سالن اجتماعات زندانها جوخه‌ها را بر پا می‌دارند و هزاران نفر را حلق آویز می‌نمایند.

بعد عظیم جنایات به خارج زندان نیز سرایت کرده و شامل زندانیان آزاد شده‌ای که مدت حبس خود را کشیده و یا با توبه و مصاحبه آزاد شده بودند را نیز مجدداً دستگیر و به جوخه مرگ می‌سپارند. اما، تمام تلاش رژیم برای خفای کامل انجام دادن جنایات با شکست مواجه می‌گردد و بنا بر پیگیری خانواده زندانیان و اعتراضات وسیع آنان، خبر جنایات به سرعت در داخل و خارج کشور منعکس می‌گردد و باعث به وجود آمدن اعتراضات وسیع مردمی وسیع و بین‌المللی می‌گردد. در حال حاضر نیز زندانیان رژیم مملو از زندانیان سیاسی و چه بسا در پی اوج‌گیری اعتراضات مردمی در چند سال اخیر در شهرهای قزوین، اسلام شهر، کرمانشاه و ... و اعتراضات و اعتصابات کارگری و همچنین محکومیت رژیم در دادگاه میکونوس، رژیم مجدداً در فکر برپائی کشتاری همچون سال ۱۳۶۷ باشد. پس بیایم با تمام امکانات و توان خود در افشای رژیم درنده‌خوی در محافل بین‌المللی همت گماشته و صدای حق طلبانه زندانیان مقاوم را به گوش جهانیان برسانیم. شهریور ۱۳۷۸ طرفداران اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران - ژاپن



مؤثر وی در کنگره حزب در ارومیه است. پس از این دوران بود که سلطانزاده از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران مأموریت یافت انتشار «پیکار» (در برلین) و «ستاره سرخ» (در وین) را به عهده بگیرد.

او به نمایندگی از حزب کمونیست ایران در ششمین کنگره بین‌الملل کمونیست شرکت جست. نقش وی در این کنگره بسیار درخشان بود. در این کنگره، که با کنگره‌های قبلی کمیترون تفاوت داشت، سلطانزاده تنها در قلمرو مسائل ملی و مستعمراتی اظهار نظر نکرد، بلکه به مسائل حادی که جنبش کمونیستی جهانی با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، نیز پرداخت. وی در این کنگره طی سه سخنرانی در اجلاس‌های عمومی و بحث در کمسیون برنامه، تظاهرات ارائه شده از جانب رهبری کمیترون را مورد انتقاد شدید قرار داد. در بحث تنوریک مربوط به وضع سرمایه‌داری جهانی نظرات بخارین، تورسین حزب بلشویک و کمیترون را مورد انتقاد شدید قرار داد. پس از کنگره ششم کمیترون، سلطانزاده همچنان میان ایرانیان مقیم اروپا به فعالیت پرداخت و به نشر پیکار و ستاره سرخ ادامه داد. این نشریات علی‌رغم محدودیت‌های پلیسی که به طور وسیع به مناطق کارگری ایران حاکم بوده، دست به دست بین کارگران چرخانده می‌شده است.

در عرصه تنوریک از سلطانزاده صداها اثر به زبانهای دیگر به جا مانده و از جمله ترجمه‌های او می‌توان به «مزدبها- سود - و کار و سرمایه» اثر مارکس و «مانیفست کمونیست» اثر مارکس - انگلس اشاره کرد.

سرانجام این مرد بزرگ و انقلابی به تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۳۸ (۲۶ خرداد ۱۳۱۷) به دست حکومت خودکامه استالین به اتهام داشتن افکار «تروتسکیستی» اعدام شد. بدین‌سان با مرگ سلطانزاده، جنبش کمونیستی ایران برجسته‌ترین شخصیت خود را از دست داد. از دست رفتن وی لطمه بزرگی به جنبش کارگری ایران بود، و چه بسا اگر این کمونیست با تجربه و رفقای آبدیده وی چون مرتضی علوی، نیک‌بین، شرقی پس از شهریور ۲۰ حیات می‌داشتند، علی‌رغم اوضاع و احوال ناساعد، انکشاف جنبش کارگری ایران روند دیگری را می‌پیمود و شکل و محتوی دیگری به خود می‌گرفت.

آوتیس سلطانزاده به سال ۱۲۸۶ شمسی در خانواده‌ای از ارامنه شهر مراغه به دنیا آمد. دوران کودکی‌اش را در آذربایجان گذراند و از ۱۳ سالگی به منظور ادامه‌ی تحصیل به روسیه تزاری رفت و تا انقلاب اکتبر در آن کشور اقامت کرد. در سال ۱۹۱۲ به «حزب سوسیال دمکرات کارگری» (بلشویک) پیوست. او از فعالین این حزب در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود.

سلطانزاده در اواخر ۱۹۱۹ به عضویت «حزب عدالت» در آمد و از مبتکران تشکیل «حزب کمونیست ایران» و شرکت‌کننده‌ی فعال در نخستین کنگره آن در شهر انزلی بود. وی پس از برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست ایران، عازم روسیه شوروی شد و به عنوان نماینده‌ی این حزب در کنگره دوم بین‌الملل کمونیست شرکت جست. در این کنگره سلطانزاده در کمیسیونهای مسئله ارضی و مسئله مستعمراتی و ملی شرکت داشت. وی در زمهری کسانی بود که لنین از ایشان خواسته بود، طرحی درباره‌ی مسئله ملی و مستعمراتی ارائه دهند. وی در نشست ۲۸ ژوئیه همین کنگره نظرات خود درباره‌ی مسئله انقلاب در خاور زمین عرضه، و به عضویت کمیته اجرایی بین‌الملل کمونیست انتخاب شد. در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۰ در نشست «بین الملل کمونیست» بر ضد رهبران ناسیونالیست خاور که می‌خواستند با قدرت‌های وقت نزدیکی کنند اتخاذ موضع کرد. در همین زمان بود که از نزدیک با رهبران برجسته‌ی بین‌الملل کمونیست چون لنین، تروتسکی، بوخارین، کوللج، رادک و وارگا و غیره همکاری داشته است.

پس از برگزاری کنگره نخست «حزب کمونیست ایران»، و اتخاذ تصمیمات از طرف آن، طی ائتلافی بین کوچک‌خان سردار جنگل، و حزب کمونیست ایران، جمهوری «سوویت» ایران در گیلان به صدارت کوچک خان اعلام شد. در این دوران و از جمله در خود جلسات کنگره نخست حزب بود که اختلاف شدید بر سر این که انقلاب را «که» باید رهبری کند و شعار آن چه باید باشد، مسئله ارضی را چگونه باید حل کرد، بین او و چند تن از اعضای مرکزی حزب در گرفت. سلطانزاده ادعا می‌کرد که طی تماسی که با لنین داشته، او تظاهرات سلطانزاده را قبول کرده و گفته است که در کشورهای عقب‌مانده‌ای چون ایران که در آن بخش بزرگی از املاک در دست مالکان ارضی است، شعارهای انقلاب ارضی برای میلیون‌ها دهقان اهمیت زیادی داراست.

در سال ۱۹۲۱ بر اثر نفوذ حزب کمونیست آذربایجان و شاخه باکو حزب کمونیست روسیه که هر دو زیر نفوذ مستقیم استالین بودند، سلطانزاده از کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اخراج، ولی چندی بعد از مرگ حیدرخان، مجدداً وارد آن گردید.

سلطانزاده تا اواسط ۱۹۲۳ در درون رهبری کمیترون فعال بود. بین سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ به کار تأسیس بانک سوویت مسکو، ایجاد انستیتوی بانکداری شوروی و سردبیر مجله بانکداری شوروی مشغول بود.

سلطانزاده در کنگره دوم حزب کمونیست ایران فعالانه شرکت داشته و نشر گزارش مفصل او از این کنگره در مجله تنوریک کمیترون، حاکی از نقش

پژواک نظرات شما

دوستی به نام «منصور حکمت»، طنزنامه‌ای را برایمان ارسال داشته، که عین آنرا برایتان نقل کرده، تا شما خوانندگان عزیز از خواندن آن بی نصیب نمانید!

راستال

■ بعد از نگرانی اخیر دانشمندان انگلیسی از بابت پاره شدن لایه اوزن، که در بین محافل سیاسی و علمی جهان با عکس العمل‌های متفاوتی همراه بود. نمایندگان مجلس رژیم ج.ا.ا نیز در این باره اظهار نظرهای جانانه‌ای نموده اند. از جمله نماینده بندرعباس از جناح راست سنتی، در خطابه‌ی پر شوری اعلام نمودند که ج.ا.ا مسئولیتی در قبال پاره شدن این پرده نداشته و هر کسی که این پرده را پاره کرده، بهتر است خودش هم بنحوی آنرا دوخته و یا با گچ یا مصالح دیگری ترمیم نماید. اما نمایندگان هوادار جناح رفسنجانی نیز که در این چند ساله به هر نحوه بوده نام سردار سازندگی را به رفسنجانی تنقیه نموده اند در یک جلسه نیمه خصوصی از رفسنجانی خواستند با توجه به تجربیات ایشان از قبل از انقلاب، در کار بساز و بفروشی، و تجربیات گران بارشان در کار سازندگی بهشت اسلامی (ایران)، قاطعانه در مناقصه ترمیم لایه اوزن شرکت نموده و قدرت فنی و اجرایی ج.ا.ا را به جهانیان اثبات نماید.

■ شاعر بزرگ تبعیدی مان، اسماعیل خوئی در یک تعبیر زیبا و شاعرانه، حاکمان رژیم ج.ا.ا را به «پیشقراولان قرون وسطی» تشبیه نموده اند. چند روز پیش وقتی روزی نامه رسالت چاپ تهران را ورق می زدم، دیدم محمد یزدی رئیس قوه قضائیه رژیم، طی سخنرانی در جمع قضات «سیاست را کار جامع الشرایط دانسته و غیر روحانی را از دخالت در سیاست بر حذر داشته است!!

راستی نمی دونم در حاکمیتی که اعلام می نماید یک زندانی سیاسی ندارد حالا این آخوند چلاق (یزدی) غصه چی را می خورد؟

■ من هر وقت شماره جدید انترناسیونال ارگان حزب ک گ در می آید تا چند هفته خوابهای طلایی می بینم. اوایل تبعید که اصلاً خواب نداشتم کابوس بود و کابوس. اعدام، شکنجه، تحقیر... اما از پنج سال پیش که اولین شماره انترناسیونال در آمد، در آسمان تاریک وجودم ستاره‌ای درخشیدن گرفت که حالا این درخشندگی به حدی رسیده که تصور می کنم از منظومه شمسی هم نورانی تره. اصلاً دنیا را چی دیدید یک وقتی امت اسلامی تصویر امام را در ماه دیدند شاید من هم یزودی علانی از حزب ک.گ در سیارات دیگر ببینم. شاید تعداد زیادی از هم وطنان تبعیدی وضع شان مثل من باشد، اما بپذیرید مورد من تا حدی استثناست، چرا؟ به خاطر تشابه اسمی با «منصور حکمت»، بعد اینکه هر دویمان وقتی اسلحه اهدای صدام حسین و پوتین های اهداتی آنرا در آوردیم به یک باره از مارکسیسم انقلابی به کمونیسم کارگری جهش کردیم، دیگر اینکه، هم سن و سال همیم، هر دو زیان

سیاست بلدیم و... وای اگر دری به تخته بخوره و انقلاب بشه، از آنجائیکه تنها آلترناتیو موجود همین حزب ک. گ است من نوئم تو روغن! از این تشابه اسمی چه استفاده ها که نمی شد کرد. شاید اگر کیارستمی قضیه مرا بفهمد، یک «کلوز آپ» دیگر بسازد فقط اینبار جهت سناریو بایستی قدری تغییر کند چون «حکمت» واقعی منم نه حکمت حزب ک.گ!

■ چند ماه پیش نزدیک بود اون مرد تیکه «نوبدی پور» با آن مقاله مسخره اش تمام رویاهای مرا پنبه کند اما عکس العمل حزب در شماره ۲۴ انترناسیونال بسیار به جا و حساب شده بود. حزب در یک اطلاعیه رسمی کل اپوزیسیون (جالب اینکه برای اولین بار اپوزیسیون را به رسمیت شناخت) را به یک عکس العمل واحد فرا خواند و هشدار داد که رژیم ج.ا.ا توسط عوامل خود (نوبدی پور و امثال آنها) می خواهد یک فایل مجانی از اسم، آدرس، عکس و... داشته باشد. و به خاطر اینکه بیشتر دل اپوزیسیون رنجیده از خود را بیرد در ص ۴ همان نشریه به بهانه کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان عکس یکی از فعالین حزبی را چاپ نموده که بدین وسیله نشان دهد که از سیاست های هالیودی نیز بهره مند است، حتماً می پرسید هالیودی چیست؟ در فیلم دهه پنجاه یا شصت هالیود که عموماً وسترنی بودند، به کرات پیش می آمد که زن اول فیلم، عموماً در گوشه طویله یک سیلی به گوش قهرمان داستان (جان وین) می زد و گاوچران بیچاره را شیفته خود می نماید.

جدا تشابه بی ماندی بین فعال حزبی اول فیلم وسترنی وجود داره، از این جهت باید به حزب تبریک گفت. اما عزیز من این کارها دیگه اضافیست ما خیلی وقت شیفته برنامه حزبی شما شدیم. در کشتن ما چه میزنی تیر بلا ما را سر تازیانه‌ای بس باشد.

■ در انتخابات ریاست جمهوری جناح راست سنتی و الله کرمی های چماق بدست از هیچ ترندنی برای متزلزل کردن موقعیت خاتمی فروگذاری نکردند از جمله اینکه عکس خاتمی و مسعود رجوی (رهبر مجاهدین) را بقل هم چاپ کردند با این تحلیل که این دو ماهیتاً با هم فرقی ندارند (اما خودمانیم تنها حرف درست شان شاید همین بوده) تا اینکه ملت تبدیل به امت شده خدا ناکرده به خاتمی رای ندهند. من آرزو میکنم اگر روزی ایران رنگ آزادی به خود دید و از بد روزگار هم رجوی خود را برای دومین بار کاندید نمود ملت ایران به گونه ای دیگر شور سیاسی خود نشان دهد.

■ انتخابات ریاست جمهوری خیلی از تئورسین های داخل و خارج را بور کرد حاکمیت و اپوزیسیون که جملگی سکه ناطق نوری را ضرب زده بودند به یک باره دیدند مردم قادرند هر تحلیلی را با اراده خود به ورطه شکست بکشاند. بیچاره حکمت حزب ک.گ که در سناریوی سیاه و سفید به

هر مادر مرده ای یک نقش داده جز به مردم ایران. مردمی که در اقتدار نظام چنین سیلی محکمی به رهبری آن می زند، در زمان اعتلای انقلابی که قطعاً با تزلزل رژیم همراه خواهد بود بهتر از تنورسین، سناریوی خود را می سازد.

■ اخیراً عباس معروفی نویسنده ناراضی ج.ا.ا خوب دارد در جمع تبعیدیان گرد و خاک بلند می کند. معروفی که هنوز دلیل قانع کننده ای برای آزادیش از زندان و به فرنگ آمدن با پاسپورت و پرواز قانونی را نداده است، از راه نرسیده عضو «کانون نویسندگان در تبعید» شد و بلافاصله حکم صادر نمود که پسوند «در تبعید» از آن حذف گردد. هوادار بزرگ فرج سرکوهی شده و او را افتخار ملی می داند. از مهره های اصلی فیلم جدید رضا علامه زاده و... بالاخره از اینکه دیر به جزیره تبعید فرستادنش کلی بر شانس خود لعنت می فرستد.

اما آقای معروفی، فراموش کرده اید آن زمانیکه در ایران، «گردون» را انتشار می دادید تا چه اندازه به همین تبعیدیان فرهنگی فحش دادید؟! تا چه حد مقالات آدینه را در چشم جماعتداران رژیم بزرگ نمودید؟ از انتشار «بوف کور» به روایت حزب الله (سانسور شده) حمایت علنی نمودید؟ و آن زمانیکه بحث فعالیت مجدد کانون نویسندگان در ایران پیش آمد، با تیتیر درشت نوشتید که ما قصد بر اندازی نداریم (یعنی اینکه دیگران دارند) فقط جانی می خواهم که مشکلات صنف مان را حل نمایم و ... سئوالی ذهنم را مشغول کرده و آن اینکه آقای معروفی اگر شما به جای لاجوردی، موسوی تبریزی، نیری، یزدی و دیگر جلاخان رژیم بودید با آنهایی که قصد سرنگونی نظام را دارند چه می کردید؟ ■ توضیح نویسنده:

بند (نویسنده مقاله) منصور حکمت هستم و نسبتی با منصور حکمت حزب ک.گ (حکمت جعلی) ندارم. و از آنجائیکه حق حقیقی و حقوقی هر انسان است که نوشتجات خود را با هر اسمی اشتهار دهد ترجیح دادم از اسم واقعی خود استفاده نمایم.

دوستان گرامی، مبالغ زیر رسیدند متشکرم:

فاتح (نروژ) ۲۰ پوند
ن. (فرانسه) ۲۰۰ فرانک
خالد (فرانسه) ۱۰۰ فرانک
حسن (لندن) ۵ پوند
حسین (فلاند) ۲۰ دلار
ر. (ژاپن) ۵۰۰۰ یین
شهرام (هلند) ۳ دلار
حمید ز. (کانادا) ۳۰ دلار
علی (آلمان) ۳۰ مارک
توزیع ۱ (هلند) ۱۶۰ گیلدر
توزیع ۲ (هلند) ۴۳ گیلدر
الف (فلاند) ۵۰ مارک
ر. ن. (آمریکا) ۱۰۰ دلار

کارگر سوسیالیست

نشریه

امدادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سازمان: م. رازی

سازمان: م. رازی

شماره ۴۵ - سال هفتم - شهریور ۱۳۷۶

اهداف عمومی ما

ما در این شماره به بررسی اهداف عمومی سوسیالیست‌ها می‌پردازیم. این اهداف را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: اهداف کوتاه‌مدت و اهداف بلندمدت.

اهداف کوتاه‌مدت ما عبارتند از: مبارزه با استبداد و فساد، دفاع از حقوق کارگران و معطلین، و ایجاد یک جامعه عادلانه و دموکراتیک. این اهداف را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: مبارزه با استبداد، مبارزه با فساد، و مبارزه با فقر و محرومیت.

اهداف بلندمدت ما عبارتند از: ایجاد یک جامعه سوسیالیستی و کمونیستی، مبارزه با سرمایه‌داری و استثمار، و ایجاد یک دولت دموکراتیک و مردمی. این اهداف را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: مبارزه با سرمایه‌داری، مبارزه با استثمار، و مبارزه با دولت استبدادی.

ما در این شماره به بررسی اهداف عمومی سوسیالیست‌ها می‌پردازیم. این اهداف را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: اهداف کوتاه‌مدت و اهداف بلندمدت.

اهداف کوتاه‌مدت ما عبارتند از: مبارزه با استبداد و فساد، دفاع از حقوق کارگران و معطلین، و ایجاد یک جامعه عادلانه و دموکراتیک. این اهداف را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: مبارزه با استبداد، مبارزه با فساد، و مبارزه با فقر و محرومیت.

اهداف بلندمدت ما عبارتند از: ایجاد یک جامعه سوسیالیستی و کمونیستی، مبارزه با سرمایه‌داری و استثمار، و ایجاد یک دولت دموکراتیک و مردمی. این اهداف را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: مبارزه با سرمایه‌داری، مبارزه با استثمار، و مبارزه با دولت استبدادی.

Selected articles:

* New Cabinet, Old Policy!

* West Makes Up With Iran!

* On "Armed Struggle"

* On Internationalism (1)

* Report on IRSL Conference

* School of Frankfurt (2)

* Islam & Pan-Islamism

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

* The High Street Potters Bar

با نشانی‌های زیر نیز می‌توانید
با ما مکاتبه کنید.

آلمان

GAETAN (IRSL)

LUISEN STR. 8

52070 AACHEN

GERMANY

هلند

PO. BOX 10767

2501 HT DEN HAAG

NETHERLANDS

سوئد

OFFENSIVE (IRSL)

BOX 347

123 03 FARSTA

SWEDEN

نشر کارگری سوسیالیستی

● فصلت مادی عالم هستی

● گزینان

● نهضت‌های انقلابی در آمریکای لاتین

● کوندرا و دینر

● لودویگ فویرباخ و پایان

فلسفه کلاسیک آلمان

● بنیادهای کمونیست مارکس - انگلس

● تروهای در باره اخلاق کمونیستی در

روابط رانشویی کولتای

● حدود و امکانات اتحادیه صنفی

پری اندرسن

● دیدگاه سوسیالیسم انقلابی

شماره ۱

● در باره حزب پیشکار انقلابی

شماره ۲

● در دفاع از مارکسیسم

شماره ۳

● در باره مفهوم سوسیالیسم

شماره ۴

Our address:

P.O. BOX 14

POTTERS BAR,

HERTS. EN6 1LE,

ENGLAND.